

اسلام با قرائت خمینی

حجت الاسلام و المسلمین محسن قنبریان

سومین دوره معرفتی-تربیتی-تشکیلاتی عصر اقامه

مرداد ۱۴۰۰



تشکل طلبگی ربیون

وکایر من یقاتل معه ربیون کثیر

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا مقدمه ای درباره ی دلیل پرداختن به این بحث را خدمت شما عرض می‌کنم.شما طلبه های عزیز در مقاطع ابتدایی تحصیلی، باید عزم بکنید به یک سمتی بروید و برخلاف نگاه بسیطی که به حوزه داریم و در ابتدای کار، نگاه کلی و بدون تمایز داریم. در اینجا اگر تمایزها و «تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض» را نبینید، نمیدانید به کجا عزم کرده اید. ممکن است که یک طلبه ای بگوید؛ آمده ام امام خمینی بشوم، اما چون تمایز امام خمینی با دیگران را نمیداند، همینطور سرگردان کوچه های همه میشود.

هر حرکتی فرع بر یک معرفتی است، یک ذات، عزمی کرده و محبت به چیزی پیداکرده، آن چیز را باید متمایز از بغل دستی اش بکند، دقیقا مانند موقعی که میخواهید مکانی را در نقشه ی اینترنتی پیداکنید، نقشه را ریزتر و دقیقتر می کنید تا به محل مورد نظرتان برسید، هر محل را از محله های کناردستی اش متمایز میکنید تا به محل موردنظرتان برسید. این است که شما طلبه های انقلاب اسلامی هستید و این حرکت را حرکت درستی دیدید، اگر در درستی حرکت انقلاب بحث و اشکال دارید و مقدمه را نپذیرفتید، باید در فرصت مناسبی مبانی و مقدمات را مباحثه کنیم.

شما الان میبینید که یک افرادی در این حرکتی که امام آفرید، یک قد و قامت از دیگران بالاترند، هم از آنهایی که انقلابی نبودند و نشدند و هم از آنهایی که همراه امام آمدند و حتی بعد از انقلاب، نظام را اداره کردند و میکنند و الان هم در مناصب حکومتی هستند اما چه کسی هست که متوجه نشود که بهشتی ثلمۀ لا یسدّها شیء هست؟!!

کجاست بهشتی؟! الان چه کسی هست که باور بکند که قم پر از شهیدمطهری هست؟! همانقدر این حرف خنده دار است که بگوییم ایران پر از سلیمانی است! اگر ظرفیتها را بالقوه، حساب کنیم، همه ی دانه های گندم، هزار گندم هستند، اما بالفعل، سلیمانی کجاست؟! بالفعل، مطهری کجاست؟! واقعا الان شما به تعداد زیاد، مطهری میشناسید؟ به تعداد فراوان، بهشتی میشناسید؟ همه آنهایی که جانشین اینها در آن پستها شدند، یا در بغل دستی اش مسئول شدند، مثلا شهید بهشتی نائب رئیس قانون اساسی بوده، که البته رئیس جلسه هم بوده است، همه ی قانون اساسی را او تنظیم کرد، مهندس قانون اساسی شهید بهشتی هست!! در بازنگری قانون اساسی

شهید بهشتی نیست. انصافاً وقتی به آنها نگاه میکنیم، دو تا متن میبینیم، بروید متن بازنگری را با متن قانون اساسی را بخوانید، ببینید چقدر تفاوت است. مجلسی که بهشتی در آن هست، با مجلسی که بهشتی در آن نیست!! چون خیلی از آن مجتهدین در ادامه، دوباره هم بودند، فقط بهشتی نیست! حضور او خیلی مؤثرهست! بودن بهشتی، یک چیز شوخی نیست!!

آدم آثارش را میبیند، حتی در مقام تحقق، نه فقط در مقام تحقیق، تحقیق آثارش را ناظر به عینیت و واقعیت میدیده است.

امسال با پسر بزرگ شهید بهشتی، مراسم یادبودسالگردشان یک برنامه ای بود، ایشان یک خاطره ای میگفتند که ما بعد از شهادت آقامون، به قوه قضائیه دعوت میشدیم، در برابر خانواده، مسئولین قوه قضائیه اینگونه گزارش میدادند، مسئولین بعد از شهید بهشتی، میگفتند: که ما هر رویه و شیوه ای را دنبال میکنیم بعداز چند سال به این نکته میرسیم که اشتباه بوده است و باید رویکردمان را درست کنیم، اما رویه های شهید بهشتی هرچه جلوتر می آییم و پیش رفتیم، میبینم که درست تر است! شهید بهشتی مگر چند ماه توی قوه قضائیه بوده است؟! بعد ایشان چه کسی مسئول بوده؟ حالا یا آقای اردبیلی بوده یا آقای یزدی بوده، از این بزرگانی که بعد ایشان بودند، میگفتند: فرق ما با بهشتی این بود که بهشتی کل منظومه اسلام را میدید، آن را تا سطح انقلاب اسلامی بالا می آورد و از آنجا درون قوه قضائیه می آورد، از آن میزی که پشتش نشسته بود با ملاحظه تمام این فضا کار را جلو میبرد؛ یعنی همان چیزی که ما در این بحث میخواهیم در موردش حرف بزنیم.

این جوهره و قدر مشترک مطهری، بهشتی، مقام معظم رهبری،آیت الله مصباح یزدی و... که این توان و جوهره مقول بالتشکیک هم هست، نمی خواهم بگویم که همه باهم بالسویه و برابر باهم هستند، در عراق هم شهید صدر، که ایشان هم از عجایب هستند و شاگردی آن دو نفر بزرگ را نکرده است، چون همه میخواهند بگویند؛ که همه آوازه ها از شه بود یعنی همه اینها از امام خمینی به پاشده است. امام خمینی که از قضا همراهش علامه طباطبائی بوده است که درانقلاب به لحاظ سیاسی همراهی زیادی نداشته است، حتی بنا به خاطره ای که حضرت آقا میگویند، یک مقداری نادم هم شده اند که اینقدر هم همراهی سیاسی نکرده اند، اما یک حرف جوهری از

دو لب این دو بزرگوار، بیرون آمده است، که اساسی و ناب و جدید است. به شما میگویم که اگر از دوره های مختلف شیعی، عکس هوائی بگیرید، کمتر اتفاق می افتد که دو تا وزنه ی اینگونه بزرگ، همزمان باهم در یک محیط شاگردان مشترک، قرار بگیرند! این معاصرت و همزمانی از الطاف خفیه خداست که اگر جود خدا خواست امری را انجام دهد، اینگونه میکند، همان گونه که امر عظیم حضرت حجت را طوری تسهیل میکند که ناگهانی اتفاق بیفتد، از همین ها پی میبرید که آن اتفاق بزرگ هم چگونه خواهد بود، ناگهانی می بینید یک دسته شاگردانی که بعدا یک قد و قامت از بقیه بالاترند و از همه نوعان خودشان هم بالاترند، از همان کسانی که مجاهده کردند و زندان رفتند هم بالاترند، اینها چی داشتند!؟

اگر کسی بگوید که اینها نترس بودند، من به شما کسانی را میگویم که ده برابر شهید مطهری زندان رفتند و گرفتارِ ساواک شدند، اما شهید مطهری نشدند، آقا این ها فلسفه خواندند، قطعاً فیلسوف تر از مطهری هم بوده، بین همان شاگردان علامه طباطبائی مثلا مرحوم آقای آشتیانی را فیلسوف نمیدانید؟ آقای انصاری شیرازی فیلسوف نبودند؟! در فلسفه دقیقتر از شهید مطهری بودند، پس فسلفه هم آن متمایز کننده نیست.

آقا این ها فقه خوانده بودند، مگر آقای بهشتی بیشتر از آقای منتظری فقه خونده بود؟! فقیه عالیقدر در بین اینان، بلاشک آقای منتظری بود، بعد از امام خمینی، فقیه ترین، آقای منتظری بود، بلاشک!! دوباره میگویم که این جوهره و توان مقول بالتشکیک است، ولی باز هم بهشتی نبودند.

پس این عنصر چیست؟! بله همه قیام لله کرده اند. همه یک دسته گرایشهایی را در خودشان درست کرده اند، یک دسته بینشها و دانشهایی را آورده اند، اما آن ممیز اصلی چیست؟ یا حداقل یکی از آن ممیزها چیست؟

شان خودم را بالا نمیبرم که بگویم احصاء کل کرده ام. این پرونده ها هرچه بسته نشود بهتر است. بعضی دوستان میگویند که بعد از بعضی جلسات شما تعداد سوالاتمان بیشتر از جواب هاست. میگویم آنوقت کارم را خوب انجام داده ام. اگر قرار باشد زمانی که شما از اینجا رفتید برای همه ی چیزها جواب گرفته باشید، معلوم میشود که من خیلی بد عمل کرده ام، اما اگر یک دریایی از سوال تازه ایجاد شده باشد، آن وقت کارم را خوب انجام دادم که شما، به دنبال جواب آن سوالها بیفتید!!

«السوال مفتاح العلم» سوال کلید علم است. سوال، نصف علم است.

در مورد این میخواهیم گفتگو کنیم؛ تا اینجا تبلیغات بود! حالا شروع کنیم: شما به من کمک کنید که یک تعدادی از این آموزه های دین را همینطور بگوید:

+ توحید

+ معاد

–همه را در این مسیر نگویید، بروید در ابعاد دیگر بگوئید؛ آموزه ای که اگر بگویم آیه اش را در قرآن بگو بتوانی بگویی!

+ اقامه قسط، انفاق، تعاون، صداقت، صبر و شجاعت و محبت و ....

–دقت کنید تا همینجا کافی است.

اگر شما همه ی آموزه هایی را که در ذهنتان هست بیرون بریزید، اسلام شناسها تا اینجا میگویند که همه ی آموزه های اسلامی در سه قفسه قرار میگیرند. قفسه ی عقائد، قفسه ی اخلاق و قفسه ی احکام. بعضی از آموزه ها قفسه شان واضح است. عقائد که قفسه‌ی اول میشوند بعضیهایشان به عنوان رئوس و اصول عقائدند، بعضیهایشان فروع عقائدند. به عنوان نمونه فهرستی از فروع عقائد در زیارت آل یاسین آمده:

أن الصراط حق و المرصاد حق ،نکیر و منکر و...

از فروعات همان معادند.

کسی می تواند به من بگوید که علامت عقائد بودن چیست؟ مانند آن کاغذی که درون محلولها قرار میدهیم تا اسید یا باز بودن محول را مشخص کنیم، شاخص تشخیص آموزهها چیست؟

–یکی از دوستان فرمود؛ توصیفی بودن!

یکی از حضار: آنچه که درآن نمیتوانیم اختلاف نظر داشته باشیم، در یک دسته قرار میگیرند.

–استاد:نخیر! اختلاف زیادی در فروعات هر دسته وجود دارد، مثلا الان فرشته مجرد است یا مادی است یا جسمانی است؟ بین مجلسی و فیلسوفان اختلاف نظر است!

معاد جسمانی است یا مادی است یا روحانی است، اختلاف مخصوصا در فروعات زیاد است.

-توصیفی بودن را یک توضیحی دربارهاش بگویید، بیشتر مشخص بشود:
یکی از حضار: یعنی آنچه بیشتر در ذهن باشد، عقاید است.
استاد : بایدآن وقت بگوید که ذهن کجاست؟چون همه اش در ماست، النفس و فی وحدتها کل القوا، من نمیدانم ذهن، کجای وجود هست؟ قلب، کجای وجود هست؟
همه ی اینها درست است اما میتوانید یک جمله مانند این بگوئید: که عقاید دایر مدار هست یا نیست میباشد، همین که فرمودند توصیفی باشند، شما وقتی که توصیف میکنید که این چیزها هست یا نیست؟ بله! ذهن یا عقل این کاوش را میکند، ولی مانند آن کاغذ نماداری که درون محلول می گذاریم تشخیص میدهیم، در عقائد باید معلوم کنیم که میخواهیم از هست و نیست یا از باید و نباید حرف بزنیم؟ پس عقائد حوزه ی هست و نیست هاست، حالا بعضی هستها اساسی هستند. وقتی میگویی معاد یک هستی را ثابت میکنی که ذیل خودش هزار هست دیگر دارد. معاد فروعات دارد. مانند اینکه؛ قبر چیست؟ برزخ چیست؟ فشار قبر چیست؟ نکیر و منکر چیست؟ در معاد، حشر چیست؟ صور اسرافیل چیست؟ اینها همه هستهای دیگر ذیل آن معادند، که اگر معاد ثابت نشود، دیگر اصلا نوبت به این فروعات نمیرسد که بخواهیم از آنها حرف بزنیم.
پس عقاید، ، هم در اصولش و هم در فروعاتش، دایره ی هست و نیست هاست.

اما در حوزه ی اخلاق، حوزه ی ارزشگذاری، حوزه ی خوب و بد، باید و نباید، معیار اخلاقی بودن آموزه ای اینهاست. نمی گویم: حوزه ی فرهنگ چون فرهنگ در معنایش دعوا میشود. در یک معنای عامی شامل هر سه دسته میشود. در معنای عام هم یک دسته از باورهاست و هم یک دسته از ارزشهاست.
یکی از حضار: معذرت میخواهم! الان عقائد، تفاوتش با فقه اکبر چیست؟ فقه اکبر راه هم میگویند که هست و نیست...
استاد: البته یک دسته از کلان های اخلاق هم آنجا بسط داده میشود.
حالا تفاوت این دو تا را میخواهم در مثال بگوئید، مثلا تفاوت حیا با چادر سر کردن چیست؟ قبول دارید دو تا هستند؟

حضار: بله

استاد: خوب این دو تا تفاوتشان در چیست؟ ظاهر و باطن؟

یکی از حضار: مفهوم انتزاعی است و انتزاع میشود.

استاد: اخلاقیات، انتزاع نمیشوند یعنی؟ مثلا شما میگوئید که ملکه ی حیا دارد، ملکه ی عفاف دارد، ملکه هم که یک چیزی است که مقابلش عدم ملکه است، یعنی بودن و نبودن.

یکی از حضار: آن در حوزه ی رفتار است و آن یکی در حوزه ی اندیشه است.

استاد: آفرین! دوباره توی همین ارزشگذاریهای خوب و بد، یکی اش در حوزه ی باطنیتر است که ادبیات دینی ما از آن به جوانح، تعبیر میکند. در ادبیات فیلسوفان و حکیمان می گویند: نفس

خود حیا را نمیتوانیم ببینیم. حیا را با آثارش میشناسیم که آثارش کجاست؟ آثارش آنجایی است که در جوارح ظاهر شده است. پس دو مفهوم جدید متولد شد، جوانح داریم و جوارح. جوارح، همین پیکره ی ظاهری هستند. همین حواس چندگانه ای که داریم. جوانح قوای باطنی ما هستند. قوه ی خیال و قوه ی وهم و قوه ی شوقیه. به طور کلی ما یک قوه جاذبه داریم و یک قوه دافعه داریم. اینها قوه های رئیسی ما هستند، به علاوه قوه های ادراکی ما که درک می کنند، همینجاست که از قضا اخلاق شکل میگیرد، پس اخلاق و خُلق بر عکس خَلق، خَلق رویی(ظاهری) هستند، و خُلق، باطنی است. اینها مقدمه است و زود باید از آنها بگذرم، که به آن حرف اصلی برسیم، تا اینجا همه اینها را گفته اند و چیزی نیست که امام خمینی آورده باشد یا علامه طباطبایی آورده باشد. میبینید که خُلق یک چیز درونی است که خَلق اثر بیرونی آن است، حالا خَلق فقط خلقت ظاهری نیست! مثلا حیاء در درون انسان، حجاب در رفتار را موجب می شود. چون همه اینها ضدش هم درست است و ضدش هم همانجا مینشیند، همان جایی که عفاف مینشیند، همانجا اگر عفاف ننشست، شهوت مینشیند! در مثال حیاء و حجاب، بی حیایی ، بی بند و باری را می آورد. شهوت در درون نفس انسان، در بیرون ممکن است، شعب مختلفی را پیدا کند، یعنی یک شهوتی در درون انسان که همین قوهی جاذبه است، گاهی در زبان نمود پیدا میکند، گاهی در کلام، ظاهر میشود. گاهی در مسائل جنسی نمود پیدا میکند. شهوت خوردن، شهوت فلان. بعد دیگه به جای

اینکه بگوییم شهوت می گوییم: پرخوری، پر حرفی، هرزگی، چشم چرانی، شهوت، همه اینها را شامل میشود، پس ببینید که یک خُلقی در درون، مشتی از این رفتارها را تحت پوشش قرار می دهد. ما اولی را به اصطلاح اعمال میگوییم و اینهایی که در جوانح می نشینند میگوییم اخلاق و آنهایی که در جوارح ما مینشینند می گوئیم اعمال.

یعنی اخلاق و اعمال بین کلمات مرسومند.

تا اینجا عرض کردم که همه گفتند.

امام چه گفته است؟ امام خمینی و علامه طباطبایی، یک حرف اساسی آوردند نکته مهمی است که دقت بیشتری هم میطلبد.

میگویند که: اولاً رابطه اینها با همدیگر، تولیدی دوطرفه است، این هم به نظرم مختص به این دو بزرگوار نباشد و دیگران هم این مطلب را گفتند؛ حرف مهم ترشان این است که همه اینها یک چیز هستند که اینقدر متولد و متکثّر شدند، و آن یک چیز، چیزی جز «لااله الا الله» نیست، چیزی جز توحید نیست!

ما به شدت به این نگاه محتاجیم نه اینکه آن را به عنوان خطاب منبری یا حرف شاعرانه قشنگی ببینیم! نه! شروع کنیم به شکل کارگاهی که پیاپی اینها را با این نگاه بررسی کنیم، این چگونه توحیدی است؟

الان آیه ای می خواهم بخوانم غریب! علامه طباطبایی اینجا محکم ایستاده و می گوید: فقط توحید هست، توحید همه ی عقائد را ساخته، توحید همه ی اخلاق را ساخته، توحید همه ی اعمال را ساخته است.

دقت شود تا رابطه تولیدی را یک مثالی بزنیم؛ گفتیم که مثلا حیاء حجاب را تولید کرد،

از این طرفش هم هست. هم حیاء، حجاب تولید میکند، و هم کسی که حجاب گرفت، حیاء در او محکمتر میشود!

همینجا پرانتز باز کنم؛ توی اخلاقیات از ما سوال میکنند که چکار کنیم تا اخلاقمان بهتر بشود!؟ عمل را بیشتر انجام بده! از امیرالمؤمنین علیه السلام سوال کردند که بگویید؛ زهد چیست؟ زهد چگونه در وجود انسان مینشیند؟ تعریفی که ارائه کردند اینست که اگر چیزی نصیب انسان شد،

خیلی شاد نشوی! و چیزی هم که از دست دادی خیلی مأیوس نشی! این تعریف قرآن از زهد است، از امیر المومنین سوال کردند که زهد چگونه بدست می آید؟ فرمودند: تزهّد! تزهّد چیست؟ خود را به زهد زدن! ساده زیستی کردن، این از ناحیه ی اعمال و جوارح است، سعی کن کمتر برداری! سعی کن، غذایت را کمتر چرب بکنی!...

ساده زیستی مساوی با زهد نیست، ای بسا ساده زیستی که به تسبیح خودش گرفتار است! فعلاً می خواهیم یک طلبه ای را متخلقش کنیم، راه تولیدی از اینطرفی هم دارد؟ اگر ساده زیستی بکند آرام آرام، دل کندن هایش آسانتر می شود، که یک وقتی اگر شاه مملکت شد، آن وقت دیگر دل کنده است، اگر خیلی امکانات هم دستش باشد، مغرور و فریفته نشود....

این رابطه ی تولیدی در عقائد هم به همین صورت است، در عقائد هم کسی می تواند مانند همین ها مثال بیاورد؟ مثلا یک عقیده ای را بیاورد که پشتیبان یکی از این دو مثال بشود؟!

یکی از حضار: استاد! همین که ما میگوییم هیچ قدرتی جز قدرت خدا نیست، باعث می شود که در ناحیه قلب دیگر نترسیم، خوف نداشته باشیم!...

استاد: خوف! بله درست است!

یکی از حضار: معاد را به عنوان پشتوانه ی زهد میشود گفت؟

استاد: بله! فقط باید بگویید کدام یک از فروعات معاد؟

چون تا اینجا، ماموریت اصلی ما، این نیست، امّا شما بزرگوار! فردا یک امام جماعت مسجدی هستی، یا در انجمنی فعالیت میکنی، میخواهی برنامه ریزی کنی، وقتی می‌خواهی مهندس فرهنگی بشوی، مهندس فرهنگی، باید بداند اجزاء این دین چه نسبتی باهم دارند، تا وقتی میخواهد یک خُلقی را در جامعه درست کند، یا یک اخلاقی را در جامعه افزایش بدهد، آن خلقهای پشتیبانش را دائم بیاورد، آن عقائد پشتیبانش را همواره بیشتر تحکیم کند، تا آن را درست کند و الا دائما تلاش بیهوه میکند و نمیداند که چه باید کند؟ از کجا من این را بیاورم؟!

اگر مثلا میخواهد همان حجاب در رفتار را که مثال زدیم، در جامعه بیشتر کند؟ سراغ حیاء برود، سعی کند چیزهایی که حیاء را زیادتر میکند، که آن خودش در مباحث اخلاقی، عرض عریضی است که چه چیز هایی حیاء را زیادتر میکند؟ از جمله یک قدم قبلش، یک باوری باید در ما باشد، ألم

یعلم بأن الله یری از مقوله هست و نیست شد. نگفت که حساب ببر نبر! خشیت و حساب بردن در مقولات اخلاقی وارد میشود، اما مبتنی بر یک درک و باور است، چون من میبینم در محضر یک خدایی هستم که یحول بین المرء و قلبه، بین من و خودم است؛ این آیه را اگر در المیزان دنبالش رفتید، میبینید که فیل را زمین زده! چقدر زیبا بیان کرده! بین تو و قلبت، خدا واسطه است، یعنی یک خیالی که خلجان کرد، وقتی در بستر خوابیده بودی، سراغت بیاید، قبل از اینکه به خودآگاهت برسد، خودت خودآگاه نشده بودی به خیالی که از توی ذهنت میخلید و میآمد و خدا آن را دید و میدانست! من چطور در مقابل خدا سرکشی کنم و حساب نبرم!

این است که خمینی بزرگ، یک کلمه، درس اخلاقش بود: عالم محضر خداست، در محضر خدا معصیت نکنید!

یک باوری را دائما تراوش میداد، تا از آن باور، اخلاق درست کند و از آن اخلاق، عمل بیافریند و دوباره عمل، اخلاق را تثبیت کند، و اخلاق وقتی که تثبیت شد، معارف تثبیت بشوند، رابطه دوسویه است.

اگر خواستید، ذیل آیه ۲۶ سوره ی ابراهیم، ألم تر کیف ضرب الله مثلاً کلمۀ طیبه کشجرۀ طیبه اصلها ثابتٌ و فرعها فی السماء، علامه طباطبائی میگوید؛ (تعبیر از من است) نمودار دین، یک نمودار درختی است که اصل آن ثابت است،اصل یعنی ریشه، ریشه اش همان عقائد است، ریشه عقائد است، و فرعها فی السماء بعد میگوید که چون گفته که شجرۀ طیبۀ، شجره تنه دارد و برگ دارد، تنه ی آن اخلاق است و برگهایش اعمالند، اینها چه رابطه ای دارند؟ یک لحظه این تصویر را بگیرید، چگونه یک درختی هم ریشه اش، به تنه اش کمک میکند و هم تنه اش به ریشه اش کمک میکند. یعنی اگر فتوسنتز نکند، ریشه میخشکد و اگر ریشه املاح جذب نکند، تنه خشک میشود، این رابطه طرفینی است، این رابطه را خیلی باید روی آن کار کنید.

من بیشتر از این معطّل نمی کنم، چون قرار اصلی بحثمان اینجا نیست، و میخواهیم از اینجا رد بشوییم! اما شما فرصت وسیعی را سر این باز بکنید و بر روی این کار بکنید و سعی کنید هم استفاده های نفسی و شخصی بکنید، و هم مثل یک مهندس فرهنگی، از آن در برنامه های فرهنگی کار بکشید، خیلی از ضعف های فرهنگی ما، مال ندیدن این رابطه ی تولیدی-تثبیتی است، یکی، یکی را تولید میکند و آن یکی، دیگری را تثبیت میکند.

در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، حضرت آقا از ایمان مستقر میگوید و ایمان مُعارّ که روایت هم دارد. ایمان عاریتی را بعد خودش تحلیل میکند که چرا عاریتی است؟ یکی از ادراکات پشتوانه اش نیستند، یعنی برهانی نشده، عمل هم پشتیبانی اش نکرده است. این دو تا دائما باید پشتیبانی اش کنند، تعهدی لازم دارد که آقای من و شما امیرالمومنین در خطبه ۱۰۰ نهج البلاغه می فرمایند که خدای متعال از عالمان عهد گرفته، اگر از عالمان عهد نگرفته بود من خلافت را رها میکردم. چه عهد و پیمانی گرفته شده است ؟ ان لا یقارّوا علی کظۀ ظالم و سغب مظلوم، نسبت به سیری پرخورها و ظالمها و گرسنگی ستمدیده ها ساکت نباشند، این یک تعهد دائمی است.

این تعهد، چقدر در طلبگی آسان است و چقدر در آخوندی سخت است!! طلبه ها خیلی نورانیتر از آخوندها هستند. لابد این را متوجه شدید. شما چون خودتان همه طلبه هستید، این را متوجه نیستید. وقتی سن را رد میکنید، مثل من الان که دارم شما را میبینم، اصلاً من جانی تازه گرفتم! احساس خیلی خوبی دارم! چون نورانیت زیادی را آدم میبیند، همین ما آخوند میشویم، عادتاً باید نورانیتمان بیشتر بشود اما کمتر میشود، چون هیچ پاکتی را رد نمیکنیم، چون ان لا یقارّوا را زیر پا میگذاریم، چون تعهدهای عالمانه مان را فراموش میکنیم و آدم با این تعهدهایش است که دست آخر آن آدم است!

پس میبینید که رابطه ی تولیدی-تثبیتی، اگر نیاوردی، تعهد را که چهل سال باید همراهت باشد، از بین میرود. رهبری در آن کتاب شرح بر نهج البلاغه، آنجا تعبیر به تعهد هم میکند یعنی واقعا ممکن است و میشود! واقعا ممکن است یک باوری در ما از بین رفته باشد و فقط صورت ذهنی اش مثل جدول ضرب مانده باشد، چون باور پیوند اینها با قلب است. عقیده را علامه طباطبایی می گوید از عقد است از عُقده است، از گره. عقیده را میگوید که محصول دو تا گره است. گره علمی که بین نهاد و گزاره زده میشود بین مبتدا و خبر، که خدا هست و خدا یکی است، اول باید این اثبات بشود، و یکی هم نتیجه این با قلب که تبدیل به باور بشود و الا که دانش صرف، همانی که امام خمینی میفرمود: ای بسا معلم توحیدی که موحد نباشد، یعنی توحید درس میدهد اما خودش باورش نکرده! پس باورها اگر بخواهند بمانند و فقط یک صورت ذهنی نباشند، باید در قلب

بنشینند.

ما متأسفانه پشت در بیمارستان میفهمیم که باور رفته و فقط صورت ذهنی اش هست، در ابتلائات میفهمیم که کفر، پشت دهانمان خلجان میکند و بیرون میزند. تا یک شکست عشقی میخوریم، نذرمان برآورده نمیشود. کاش همه اش فقط همینجاها باشد که چقدر لطف دارد. این بلیه ها برای این است که ما در دنیا، یک نمره ای از خودمان بگیریم، اگر سراشیبی قبر، ناگهان اولین بلای ما باشد، آنجا میبینیم که اتفاقی که برای رفیقمان پشت در بیمارستان می افتد، به خدا گلایه میکنیم که چرا حرفم را نمیشنوی؟! یا امام رضا! چرا بچه ی کوچک را شفا نمیدهی؟! تو هیچ به حرفم گوش نمیدهی؟ آقا! یک آدم دیگری می آید و حاجتش را میگیرد تو انگار که به ما توجه نمیکنی! نکند نیستی!؟ نکند دین و این حرفها، اشتباه است! نکند شفاعتی در کار نیست، توسل در کار نیست، نمیدانم خدایا تو خودت هستی!؟ حالا مقداری سختترش بکنیم، آن اتفاقی که در بیمارستان افتاده، در سراشیبی قبر بیفتد، آدمی که هیچی ندارد، بدبخت می شود!

پس این رابطه ی تولیدی از بالا به پائین است، که از ریشه به آن بالاهاست، رابطه ی تشبیتی برعکس است که از اینجا، آنها را دوباره تثبیت میکند، تثبیت خیلی مهم است! اگر خواستید که ملکه تقوا تثبیت بشود، عمل هایش را مراقبت کنید، باورهایش را مراقبت کنید! همینطور اگر باورها را خواستید محکمش کنید، اخلاقش را نگه دارید، عملش را نگه دارید.

نکته ی بعدی، خودش همین نکته تولیدی است که رابطه ی تولیدی اینگونه هم نیست که کل عقائد تولید شد، آنوقت اخلاق تولید بشود، یعنی دقیقا مثل گندمی است که برای سفره ی هفت سین فروردین میگذارید سبز بشود، این چون جلوی چشممان هست و آن را میبینیم که دانه پایین است و یک گندم هم در خوشه بالا میدهد، همان گونه که ریشه دارد، ساقه و برگ هم دارد. تا گفتی خدا هست، میگوید اقم الصلاة همین الان که گفتی خدا هست، باید پرستشش کرد، دیگر الان پاشو نماز بخوان، نمازت دائما خداشناسی ات را بیشتر میکند، خداشناسی ات هم دائما نمازت را.

پس این طور نیست که عقائد، باورهایش همگی ساخته بشود، بعد، اولین جرقه های اخلاق بخورد. رشد هم عین یک رشد درخت است، اجزاء باهم رشد میکنند. تا اینجا را تقریباً علمای اخلاق گفتند، آن نکته اصلی را بگوییم، که همه اینها از توحیدند، این آورده علامه طباطبائی و امام خمینی

است و به دست شاگردانشان دادند، هنر مطهری و بهشتی این بوده که این حرف را در نظام مهندسی فرهنگی، مهندسی سیاسی و مهندسی اقتصادی آوردند. شما الان جای آنها نشستید، پس آن حرف مادر و اصلی، حرف اساسی را تحویل بگیرید. این آیه شریفه ۱۰۸ انبیاء را نگاه بکنید، چون میخواهم ادله لفظی را بررسی کنیم، هرجایی احساس کردید که با خطابه و با شعر و با وعظ و اینها خواستم عبور کنم، تا این مطلب تثبیت نشده، به آن اشکال کنید. باید حرف، به لحاظ علمی، باقوت ثابت بشود، در میانش، حالا یک تازیانه و موعظه ای گفته شد، آنها اصل نیست. بعدا این قسمت از المیزان را ذیل این آیه نگاه کنید؛

قل إنّما یوحی إلیَّ أنّما الهکم إلهٌ واحد، فهل انتم مسلمون

دو بار در آن ادات حصر آمده است، تحت اللفظی معنا کنید:

قل: ای پیامبر بگو! انما، فقط این است که یوحی الی، فقط این است که بر من وحی می شود که چی؟ قل انما یوحی الی چه معنایی دارد؟ آخر سوره کهف هم این آمده است که آن آیه را میخوانید تا نماز شب بیدار بشوید. تنها فرق منِ پیامبر، با بقیه مسلمین در چیست؟ انما وحی هست! فقط این است که برَ من وحی شده، أنّما بعدی چه معنایی دارد؟ به لحاظ تجزیه و ترکیبی چه نقشی دارد؟ جزء مقول قول قال می شود یا نمی شود؟ مقول قول قال، دو مطلب است که پیامبر باید بگوید، یک، بگو فقط وحی بود که به من شده است و تنها چیزی که به من وحی میشود؛ الهکم الهٌ واحد است. در اینجا این را میگوید یا نمیگوید؟ تصریح آیه است، در اینجا هم اختلاف نظر بصری کوفی هم ندارد دیگر؟! تو إنما اختلاف بصری کوفی و اخفش و... داریم یا نداریم؟ دو تا حصر است دیگر! بر من، فقط وحی واقع شده است (چیز دیگری به من نگفته اند) که فقط توحید هم به من وحی شده، أنما دوم میگوید که فقط توحید به من وحی شده، خودت سوره بقره را از ذهن خودت سریع مرور کن! حیض و نفاس و ارث و اینها هم توی قرآن است، نعوذ بالله اینها را بگوییم؛ توحید نیست! و فقط آیات توحید، توحید است! خودش گفته است که فقط توحید به من وحی شده!! این ها همه توحید نیستند؟! در آن تقسیم قبلی، الان توحید کجاست؟ توحید، در این تقسیمی که در قبل میگفتیم که همه هم آن را میگفتند، یک پنجم عقائد بود و یکپانزدهم دین است، درست است ؟ عقائد پنج تا هستند، یکی توحید و بعد نبوت و امامت و عدل و معاد است، یک پنجم عقائد، توحید

است، بعد عقائد، خودش یک سوم دین است، شما خودتان حساب کنید.
قرآن به ما میگوید که فقط توحید به شما وحی کردیم و هیچ چیز به شما وحی نکردیم الا توحید.
نگاه کنید، یا باید همه احکام قرآن را از جهادش و از برائتش، از حدش، از دیاتش ، برخورد با منافقینش، حرف های بین المللش، با یهودیان چطور باش، با مسیحیان چطور باش، یا همه اینها را به عنوان اینکه توحید نیستند، باید از قرآن کنار بگذارید و فقط قل هو الله احد و چهار تا آیه مانند آن، به عنوان توحید بماند، یا اینکه چشم ها را باید شست و جور دیگر باید دید!
آیه ی حیض، هم توحید هست، از حیثی که خدا گفته است! از حیثی که خدا گفته دلیل نمیشود!
الان میگوید که مضمونش توحید هست، من هرچه گفته ام از جانب خدا بوده است، یک آیه دیگری دارد، که ان وحیٌ الا یوحی، آن خودش یک آیه دیگری است نه؟! پیامبر گفتند: هرچه به شما گفته ام، توحید بوده است، یعنی نه به لحاظ سندی توحیداً، بلکه به لحاظ توحیدی، توحید هستند.
این آن حرف بزرگ است که میخواهیم بر روی آن معطل بشویم؛
اگر از این کلیات که بگذریم، بعد در فروعاتی که محل چالشهای اساسی و کنونی جامعه مان هست، بحث میکنیم و ما میخواهیم از آن نگاه پشتیبانی کنیم.
ما در پایان، نمیخواهیم بگوییم که آن جمهوریتی که دنیا گفتند ما همان را بگوییم. ما آمدیم یک انقلاب توحیدی انجام دادیم، باید حتما آن معنا را بفهمیم، ببینیم چقدر از آن معنا پشتیبانی و حمایت میشود!؟ این آن هنر مردان الهی بوده که شما الان باید جای آنها بشینید و ادامه دهید، هنوز در کلیات هستیم.
تحلیل بعد این است که خود آموزه های دین را اگر باز کنیم، میبینیم که واقعا انما الهکم الهٌ واحد در آن برقرار است، حالا از آن درشتها و اساسیها مثال بزنیم که آسانتر فهمیده میشوند، چون هرچه که به سمت فروعات برود تحلیلش سختتر می شود! و گرنه یک کلمه بگوییم خدا گفته و السلام! طبیعت ما این منظورمان نیست، همه را خدا گفته است، اما اینکه مضمون همه اش، فقط توحید هست، توحید بودنش نه به حسب قائل و گوینده است و نه بر اساس سند است، به حسب دلالی و مضمونی است و در متن

هر کدام، توحید خوابیده است. به گونه ای که علامه طباطبایی در جلد چهارم المیزان، ذیل آیه ۲۰۰ آل عمران، می گوید: اگر توحید را بازش بکنید و بسط دهید، همه ی این دین میشود. همه ی این دین را هم جمع بکنید، کلمهٔ لا اله الا الله میشود. این خیلی دید منسجمی است. کسانی که دنبال نگاه سیستمی هستید، نگاه منظومه ای هستید، ببینید چه لفّ و نشری را دارد ابداع میکند. آن هم یک اسلام شناس مهم وعجیب. این است که همانجا می گوید:

من اهم ما اشاهد فی هذا الدین این نکته است! مهمترین مشاهده ی من از این دین، همین نکته است، معادش نیست، در حالی که من انجیل هم خوانده ام، انجیل هم حرفهای خوبی انصافاً دارد، من اصلا بعضی هایش را هم در روایاتمان هم میبینیم.

مثلا؛ ملکوت آسمان! ثروتمندان به ملکوت آسمان راه ندارند، عیسی به آسمان نگاه کرد، دید فقراء آنجا انباشته اند اما ثروتمندان در آن راهی ندارند. ولی معاد توی انجیل نیست! یعنی در نگاه اولیه، وقتی که قرآن را میخوانی و با انجیل مقایسه کنی، یک آدم بیسواد هم که بخواند، میگوید؛ معاد قرآن، خیلی بیشتر است، و خیلی دقیقتر است. فقط رفتن در ملکوت آسمان نیست که بگوییم با برزخ یکی است، نه اصلا جزئیاتی از حیات در عالم آخرت دارد که در انجیل نیست و در قرآن هست.

علامه طباطبایی همه ی این آیات را شرح داده انصافاً هم آن آیات هم بینظیر است! توضیح المیزان هم خیلی عالی هست!

اما نمیگوید که مهمترین مشاهده من معاد است. می گوید که مهم ترین مشاهده من کدام است؟! همین رابطه ی ارگانیک است، همین رابطه لف و نشری است، من اهم ما یشاهد فی هذا الدین، مهمترین مشاهده من از این دین، این است که اینها طوری چیده شده اند که به یک وحدت تامی رسیده اند، اگر توحید را بسط بدهید، همه ی دین میشود، این دین را جمع بکنید، کلمه لا اله الا الله میشود، این حرف اساسی هست، این آورده ی بزرگی است.

شما اگر در ماینفقون و ما یرزقون و اینها معطل بشویید، این حرف را از علامه نگرفته باشید، از علامه درس نگرفتید! و راه به جایی نبرده اید. شما اگر در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، بعد از اینکه چاپ شد و برجسته شد و خیلی ها با آن، به جاهایی رسیدند! و بودجه هایی جذب

کردند، با تدریس این کتاب و انواع و اقسام مؤسسات، و کارها چه بودجه هایی گرفتند! من بعضیهایش را دیدم، تلاش میکند تا سبک زندگی را از آن بسازد، دائما ما ینفقون و ما یرزقون و امثال اینها که در کتاب آمده را مورد ملاحظه قرار میدهند، که انفاق یعنی فلان، آنجا هم انصافاً کلمات لطیفی گفته است! دائما باز کرده اند و نکته درآورده اند ولی اصل اسکلت اساسی را نیاورده اند که این رابطه است.

حالا به خود طرح کلی بعدا جداگانه اشاره میکنم که آنجا چگونه است و ویژگی اساسی آن چیست.

علامه طباطبایی و امام این را در دهان اینها گذاشتند، در حالی که من میخواهم بگویم؛ میان علماء تفاوت وجود دارد! تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض کتاب بنیان مرصوص آیۀ الله جوادی آملی، میگوید: که قرآن، یکی از پیامبران را گفته ابراهیم است، و به پیغمبر ما که خاتم الانبیاء است، و مهم‌ترین تمام ادیان است می گوید که مثل ابراهیم باش! کان امۀ، یک کس دیگر هم مثل پیغمبر است و ما هم به عصمتش قائلیم، به خاتم الانبیاء میگوید که لاتکن کصاحب الهوت مثل یونس نباش!

درباره ی رسولان این تفضیل و تفاوت، درست است اما دربارهی فقیهان برقرار نیست؟! وقتی درباره ی رسولان،صادق است، درباره ی فقیهان، هم صادق است، درباره ی فیلسوفان، هم درست است، بعد ایشان تطبیق میدهد و میگوید که در قسمت فقیهان، ابراهیم نبی، امام خمینی است و فلان فقیه نجف، لا تکن کصاحب الهوت. امام خمینی چه چیزی داشته که دیگران نداشته اند؟! باور کنید مجلات فقهی چاپ شده آنها بزرگتر است، آنها رجال و اصول و فقهشان باهم تلمیذ پرور است، و این را میدانید که افضلیت قائل شدن برای کسی، سبب غیبت مفضول نمیشود! یعنی من اگر اسم از کسی هم می آوردم، غیبت نشده بود، چون یکی فاضل است، مفضول را تفسیق نکردم، اما بعضی وقتها اینان را تفسیق می کنند که این اصلا خوب نیست! و این بد است و دیگر واضح است و علیه اش شعار نویسی کنند،آن خوب نیست!

ولی حالا چون از عواقب صحبتم مطمئن نیستم، اسم نمیگویم.

اما شما نگاه کنید، این نگاه و اندیشه ای که امام و آقا دارند، از بقیه هم شنیدید؟ خطبه های بقیه را هم چاپ کنید، اینها را درونش پیدا میکنید؟! نه! نه تنها فقط از آزادی حرف نمیزنند، از جمهوریت حرف نمیزنند، که این

خودش یک مصیبتی هست ، که تو چرا دائما، گاهی از امنیت حرف میزنی و گاهی از استقلال؟! مگر آزادی و جمهوریت مال این انقلاب نبودند؟! تبعیض را پذیرفته اند، آزادی و جمهوریت را به محمد خاتمی دادند، امنیت و پیشرفت را برای خود برداشتند.

این است که ۱۵ سال هم در یک شهری امام جمعه ای باشد، شما یک خطبه درباره آزادی از او نمیشنوید! چرا هر وقت درباره ی آزادی حرف زدند، خواستند بگویند که محدودش کنید؟ یا فضای مجازی آن را یا دوچرخه سواری آن یا فلان....

کلمه ی آزادی استعمال شده، اما همیشه در مقام سلب استفاده شده! همین چیزی که علامه نائینی در کتاب تنبیه الامه میگوید که هنوز در عرف حوزه های ما کلمه منحوسه است، تاجایی که امکان دارد، دلمان میخواهد نباشد. ولی امام و آقا اتفاقا دنبال همین ها هستند! رهبران انقلاب را شما نگاه بکنید، حضرت آقا چند خطبه درباره آزادی دارند؟ ما بیشتر از این را هم میخواهیم، نه فقط به گستردگی دین و ارزشهای اسلامی و انقلابی بپردازند یعنی همه ی دین را با تمام گستردگی اش بگویند که هم پیشرفت است هم امنیت است و هم آزادی هست و هم جمهوریت است و هم عدالت است. شما بزرگوار! اگر منبر میروی و یک جای ثابت کار فرهنگی میکنی، وقتی گزارش فعالیت یک ساله ات را گرفتند، باید از جامعیت اسلام حرف زده باشی، نه فقط از اخلاقش گفته یا فقط از سیاستش گفته، یا در سیاست فقط از پیشرفت و امنیت گفته باشی، و هیچ وقت از آزادی و جمهوریت نگفته باشی!

کلی که از او سؤال کردند، گفته: بله جمهوری اسلامی هم هست! بنشین این را تبیین کن! یک جایی اگر دیدی در خطر هست و نمره اش کم میشود، یا کمرنگ میشود، مطالبه اش کن! تو وقتی نگویی مطالبه اش هم نمیکنی، چون خودت هم خیلی با آن رفیق نیستی! حالا میخواهی اگر دیگری رعایتش نکرد، تو به او اخطار بدهی! تو که خودت با جمهوریت، رابطه ی خوبی نداری و به اصطلاح با آن حال نمیکنی، تو چطور می خواهی؟

تقریبا ۹۰درصد حزب اللهی ها با جمهوریت رابطه ی خوب ندارند! خیلی راحت با آن حال نمیکنند...! من در دانشگاه امام حسین هم که می روم این را میگویم؛ در و دیوار دانشگاه امام حسین نوشته «استکبار ستیزی»

«ولایت پذیری» میگویم: مگر رهبری نگفته است که صندوق رأی، متن اسلام است؟ پس چرا این در شعارهایتان نیست؟! پس چرا آزادی که این همه خطبه درباره اش خوانده یک جمله درباره اش ننوشتید؟! رهبری نگفته است: آزادی نقد! نگفته است: نقد و آزادی را تبدیل به شکل قاچاق نکنید! این را رهبری فرموده یا نفرموده؟! پس کجا هست؟ توی کدام حوزه دیدید این جملات را بنویسند؟! آمریکا ستیزی، ولایت پذیری، این دو تا فقط؟! بقیه اش نیست!

اول گستردگی آموزه ها، از آن مهمتر، ما انتظار داریم که توحید را در تمام اینها نشانمان بدهید. این رهبران این دو ویژگی را داشتند، بهشتی را وقتی ببینی، یک جمله اش در گلزار شهدای ما حداقل نوشته شده، که ای آمریکا از ما عصبانی باش، و از این عصبانیت بمیر یعنی تیزترین جمله ی آمریکا ستیزی از بهشتی است. عالی ترین جمله از آزادی هم از اوست، یعنی شما برخی از فیلمهایش را ببینید، هنوز میبینید قابل پخش است! هنوز مشتری دارد، به جز حزب اللهی هایی که این فیلمها را به صلاح نمیدانند، البته صریحا هم میگویند که اینها به صلاح نیست که در این شرایط، اینها را پخش کنید.

اینها را خوانشی علیه نظام جمهوری اسلامی میدانند، به جای آنکه نظام جمهوری اسلامی را مطابق ارزشها بکنیم، آمده ایم ارزش ها را مطابق جمهوری اسلامی بکنیم. حالا یک خورده از پاچه اش و از بالا و پایینش کم بکنیم تا اندازه این قامتی بشود که این آقایان هستند، اشکالی ندارد!!

قرار ما این نبود! قرار بود که آقایان مطابق با ارزشها بشوند. آقایان اندازه ی کت و شلوارشان بشوند یا کت وشلوار را اندازه آقایان بکنیم!؟ این آن نکته مهم و چالشی است!

آن رابطه ی ارگانیک که توحید همه ی دین است و دین همه اش توحید است. علامه از تحلیل آموزه های دین نتیجه میگیرد، امام از تحلیل انسان که دین برای اوست و از تحلیل علم، به این نتیجه میرسند.

علامه طباطبائی میگوید که تا الان میگفتید؛ توحید، نبوت،و.. یعنی نبوت، کنار توحید مینشست

نبوت یعنی چی؟ نبوت، نباء، خبرآوردن، سوالی مطرح میشود؛ آیا نبوت چیزی غیر از ربوبیت تشریعی خدای متعال است؟ ربوبیت تکوینی و تشریعی دارد، تشریعی یعنی قانون گذاری یعنی ارزش گذاری یعنی راه و چاه نشان

دادن، پس یکی از توحیدها و شعب توحید چیست؟ اینکه به جز خدا ربی نیست، نه فقط هیچ خالقی جز او نیست، بلکه ربّی هم به جز خدا نیست! اینها را دائماً در عقائد خواندید، دوباره در ربّ هم گفت که نه تنها کسی چیزی خلق نمیکند و بزرگش نمیکند و تربیتش نمیکند، بلکه رب تشریعی هم کسی جز او نیست. قانون گذار هم فقط اوست، میگوید که آیا نبوت هم چیزی غیر از توحید ربوبی است؟ نه! پس نبوت عین ربوبیت تشریعی خدای متعال است، امامت چیست؟ امامت هم، استمرار نبوت است، استمرار ربوبیت تشریعی خدای متعال است، آن ربوبیت تشریعی منحصره ی خدای متعال، با امامت ادامه مییابد، ربوبیت تشریعی، وقتی در زمین یک مظهری پیدا کرد، به آن علی ولی الله میگوییم.

معاد! معاد را شما به توحید برگردانید، انا لله و انا الیه راجعون، اصلا معاد کلمه اش در قرآن نیست و یک بار آمده است و آن هم ربطی به معاد در اصول دین ندارد، آن معادی که در قرآن، اسمش آمده است، منظور برگشتن به مکه است! معادی که در عقائد دنبالش هستیم و اسم گذاری‌اش کرده ایم، در قرآن چند تا تعبیر دارد، الیه راجعون، الیه المصیر، انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه، همه اش، پای خدا وسط است، برگشت به خدا مطرح است. بعد شهیدمطهری چه استفاده ای می کند؟ میگوید که اگر این درک را نداشته باشی، معاد برگشتن دوباره به زمین با نعمتهای بیشتر، میشود. اما اگر این درک توحید را آوردیم، معاد برگشت به خداست. حالا معاد در اسلام که همواره از آن صحبت میکنید، برگشت دوباره به زمین بود، یا برگشت دوباره به خدا؟! می گوییم که معاد، همان برگشت به خداست! این معاد، یک شعبه از توحید است، یک از او بودنی مطرح است، انا لله یک به سوی او رفتنی مطرح است، به او برمیگردیم، والیه راجعون، به او برگشتن، اسمش معاد است، حالا همراه یک سری نعمت هایی هم هست.

ببینید این سطح معاد کجا، تا آن وقت که بگویید ما میرویم و دوباره برمیگردیم!!

کافران را به مکانی فرستادند و آتششان زدند، اینجا همه اش، برای ما سرسبز شده، برگشت دوباره به زمین، تا خدا نعمتهایش را به ما ارزانی کند.

این معاد چقدر کوتوله است! و آن معادِ چقدر قامتش بلند است! چرا که با توحید است و برگشت به خداست.

بهشت هم به حسب این برگشت به خدا هست، که سوال اینجاست که

چگونه برگشتنی به سمت خدا صورت میگیرد؟! اگر به آن فناهای مطلقی که عارفان میگویند برگشتی، بهشتی داری که از آن حرف نزده؛ آقای علامه حسن زاده یک نکته ای لطیف میگوید؛ که در قرآن این همه تجری تحتها الانهار مثل ترجیع بند در شعر آمده است، ولی یک بهشتی هم انگار هست که یک بار اسمش آمده، اصلا اسمش را نیاورده و یک توصیفی از آن آورده، سقاهم ربهم شراباً طهوراً نگاه کنید، این دیوان حافظ انگار قرآن است؛ شعری با همین مضمون آورده است.

سقاهم برای آنان خدا ساقی شده اینها را سقایت میکند، به آنان چه میدهد؟ شراب طهور بهشان میدهد! جناتٌ تجری برای اینهاست که میخواهند، به زمین برگردند.

سقاهم ربهم شراباًطهورا، ارجعی الی ربک است، که به خدا برمیگردند، چه حرفها از آن فهم میکنند، وقتی که در آن، این معاد مطرح باشد! با همین نگاه توحیدی، عدل آن وقت چیست؟

فلان چیست؟ همه اش، یکایکاش را میشود بحث کرد.

یکی از حضار : توحید الان مهمترین مطلب دین شد یا ریشه ی دین شد؟

استاد: در نگاه اول، نگاه اول را از نگاه دوم تفکیک کنید، در آن نگاه، برای بقیه ی اجزاء،ریشه شد، وقتی که توحید یکی است، چندتا دیگر هم هست، ولی وقتی، در این نگاه برتر آمدی چیزی به جز توحید نیست!! بقیه اش هم توحیدی است اما متناسب با آن نشئه، که حالا توضیح خواهم داد.

در ادامه این بحثی که عرض کردم، در المیزان جلد ۴ ذیل آیه ۲۰۰، علامه طباطبایی در تحلیل دین می‌گوید: ((توحید است که همه را ساخته است.))

امام (ره) در حدیث اول کتاب چهل حدیث؛((وقتی در ساحت‌های انسان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که مصرف کننده‌ی دین است. آن منظور اصلی خداوند متعال ، تحقق عینی دین در انسان است.))

در حدیث ۲۴ اربعین حدیث، امام (ره) به علم نگاه می‌کند و می گوید:((این سه تا به هم می‌رسند.)) یک وقتی دین را کاوش می‌کنید و می‌گویید همه اش توحید است. یک وقت می‌گویی این دین برای کیست؟ برای انسان است. و انسان را نگاه می‌کنی، می‌بینی سه تا مرتبه این دین برای سه ساحت وجودی انسان است و آن سه ساحت وجودی همان رابطه این همانی را دارند که این‌ها داشتند.

چطوری عقیده و اخلاق و اعمال در پیوستگی هم شده‌اند؟! در نگاه علامه طباطبایی چطوری توحید، همه عقائده شده است!؟ و توحید دوباره به واسطه عقائد اخلاق ساخت و بعد دوباره در اعمال آمد و اخلاق را ساخت. یک گفتاری در جلد اول المیزان است که روش انحصاری اخلاق اسلام است. علامه می‌گوید: ((در مکتب اخلاق یونان برای دنیا یک سجیه اخلاقی درست می‌کردند، چون این ها باوری به معاد نداشتند. مثلا می‌گفتند که اگر می خواهی در چشم مردم عزیز باشی، مناعت طبع داشته باش، دستت دراز نباشد، با یک چیز دنیوی یک خلق اخلاقی درست می‌کردند. در مکتب‌های ابراهیمی قبل از اسلام، با ملکوت آسمان و معاد درستش کردند. گفتند تکبر نکن که متکبر روز قیامت عین مورچه لگد مال می‌شود. در مکتب اختصاصی اسلام با توحید این را درست کردند. از اول خودش مثال میزند؛ عزت فقط مال خداست. محبت، مؤمن اشدّ حبّاً لله است. محبت و عزت و ... را با مضافٌ الیه اش که الله است، کسب می کند.)) بعد می‌گوید: ((این مکتب اسلام بود. اگر شما در روایت یا احادیث می‌بینند که گفته نماز شب بخوان تا خوش تیپ بشوی و رزقت زیاد بشود، این بر حسب مکتب‌های قبلی گفته و دوباره اسلام هم آن‌ها را گفته است. چون آن‌ها حرف باطلی نیست، که بگوئیم بالکل باطل است.))

کلاس پائینی‌اند. یک وقتی در سطح دبستان می گویی، یک وقت می گویی نماز شب بخوان، خوشتیپ بشوی. یک وقت می گویی که نماز شب

انسان را به مقام محمود می‌رساند. مقام محمود چیه؟ مقام محمود را در تفسیر نگاه کنید. کسی که خدای متعال او را تحمید کرده، موجبات ستایش خداوند متعال را برانگیخته، مقام برجسته و بلندی است.

پس می‌بینید که الان این سه لایه داشت و همان نمودار درختی است. عقیده، اخلاق، عمل و رابطه‌ی تولیدی و تثبیتی که داشت را بیان کرد و یک حرفی را اضافه کرد. توحید همه‌ی عقائد را می‌سازد. دوباره توحید به واسطه عقائدِ توحیدی که ساخته است، اخلاق توحیدی می سازد. اخلاق توحیدی به واسطه‌ی روح توحیدی این را منتقل به اعمال می‌کند. این بحثی بود که از علامه طباطبائی بیان کردیم.

امام در حدیث اول اربعین حدیث، انسان چیست را پاسخ می‌دهد. می‌گوید: ((انسان یک عقل دارد، نفس و جوارح.)) غیر از این است؟! یک انسان شناسی عرضه می‌کند. دیگر بین واژه‌ها با همدیگر کل کل نکنیم. یکی می گوید سرّ، یکی می گوید اخفاء. اینها مراتبش و جزئیاتش مورد بحث ما نیست. رابطه این سه تا باهم به تعبیر من رابطه سه تا قفسه کتابخانه نیستند، یک حقیقت است که سه مرتبه وجودی دارند. دوستانی که فلسفه خوانده‌اند، می‌دانند امام از فلسفه صدرایی درباره‌ی مرتبه‌های وجود خیلی استفاده کرده است. یک تشبیهی بکنم برای دوستانی که سال‌های پائین‌تر هستند. می‌گوید:((انسان مثل یک دریا، یک قعری دارد. بعد رسیده به جایی که لنگرگاه است. بعد رسیده به ساحل شنی و شما به آن می‌گویید، ساحل.

ساحل ما هی؟ دریا! پس آنجا چیه؟ دریا؟ اینجایی که به خاک رسیده! روح انسان وقتی که به خاک‌ها خورد، ساحل می‌شود. حالا اگر آب رفت و جزر کرد و برگشت این می شود چی؟ جیفه! دریایی که از ساحل عقب نشینی کرده و رفته دیگر به آن جا نمی گویند، ساحل، می‌گویند، شوره زار. هر چه هم بگویند این شوره زار نیست، نزدیک دریاست قبول نمی‌کنند. روح که برود دیگر هیچ چیزی نیست!

مرتبه وسط وجود، مرتبه نفس است. همین خلقیات ما را می‌گویند. یک مرتبه هم لبّ وجود است که مرتبه عقل است. ما هم یک حقیقت وجودی هستیم که دارای سه مرتبه وجودی هستیم. این حرف اول امام است. بعد می‌گوید:((عجیب است که بگوییم هر یک از حرف‌های دین، برای یکی از این مرتبه‌هاست!!))

به من بگویید مال کدام قسمت است؟! عقائد؟ عقائد اینجا می آید! عقل اینجا! اخلاق نفس! اینجا هم اعمال صالح! اعمال صالح هم باید سر این سه چیز باشد!!

اینجا هم دوباره رابطه تولید-تثبیت وجود دارد. جسمانیهٔ الحدوث است. تا وقتی جسمش نیاید، روحش اینجا نمی‌آید. اما روحانیهٔ البقاء است. اگر این مراتب را پیدا کند، روحش می‌ماند. اینکه یک روح مجرد مؤمنی باشد، باید به این صورت باشد. پس می‌بینید که اینجا هم همان رابطه تثبیتی را می‌آورد. می‌گوید پس این رابطه‌ای که ما اینجا گفتیم، حرف مهمی است.

از آنجا که حدیث اول در اربعین حدیث، حدیث جهاد نفس است، امام می‌خواهد بگوید: ((آخر جهاد نفس موحد تام شدن است.)) آدم چطوری موحد تام می‌شود؟ وقتی که این سه تا را در سه مرحله سرجایش گذاشت و توجهٍ داشته باشد که این سه تا عین توحید هست. توحید دین را بر خودش کاملاً منطبق کرده باشد. بطوری که این انسان عین خارجی و مجسمه دین شده باشد. چون عین توحیدِ شده است و دو، سه مرتبه تجلی کرده، موحد تامّ می شود.

حالا وقتی انسان شد؛ در حدیث بیست و چهارم به سراغ علم می‌آید. آن جا سوال سر این است که علم نافع چیست؟ یک حدیثی را آنجا توضیح می‌دهد که علم نافع چیست؟ در آخر می‌گویند علم نافع با توجه به آن حدیث، همین سه می باشد. علمی که به عقائد بپردازد، علم کلام می شود، علم فلسفه، علم عرفان. پس از علوم نافع علومی است که مربوط به اخلاق بشود مانند علم اخلاق. علمی که مربوط به اعمال است، فقه نام دارد. ببینید الآن این عرفان خاص، این فلسفه خاص، فلسفی اندیشیدن را نمی‌گوید. حالا شما مشائی‌اش را آوردی متعالیه کردی، بلکه یکی از شما پیدا شد متعالیه را یک کلمه جلو تر برد، اما آخرش این کار است. نمی‌توانی تعطیل کنی! نمی‌توانی بگویی السؤال بدعهٔ! نمی‌توانی بگویی برو ایمان بیاور، چکار به پرسش داری، چکار به سؤال داری؟! نه اینجا باید این شکوفا بشود. عجیب تر، در حدیث بیست و چهارم می گویند تمام کسانی که در این فرقه‌های علوم نشسته‌اند و همدیگر را تکفیر می‌کنند، مالِ این است که این رابطه پیوندی را ندیده‌اند. اگر می‌بینید که غزالی فقیهانَ را بد می‌داند، سالوس بودن و ریاست و فلان و بهمان است که در اخلاق نشسته است، زیرا غزالی را کتاب احیاء العلومش معروف کرده و کتاب اخلاقی است پس

بد فقه را می‌گوید. و فقها هم نشسته‌اند و می‌گویند که وحدت وجودی‌ها کافراند. امام می‌گوید منی که هم فقیه، هم اخلاقی و هم عارف هستم، می بینم که این از عدم دیدن درست معناست. هم دین یک یکپارچگی داشت، هم مصرف کننده‌اش و هم علمی که این دین را دارد به مصرف این انسان می‌رساند.

آقای طلبه اگر می‌خواهی انسان کامل بشوی، باید در این سه حوزه صاحب نظر بشوی. نمی‌توانی سرت را فقط خم کنی و بروی فقیه بشوی بدون اینکه چیزی از آن‌های دیگر را نخوانده باشی. می‌توانی اندازه توشه‌ای که لازم داری، نمی‌خواهم بگویم که حتماً یک فیلسوف، مدرس فلسفه و فلان، اما به اندازه‌ای که در این حوزه‌ها نیاز داری، استفاده کن و یاد بگیر.

بعد یک تعبیری دارد و در هر دو جا استفاده می‌کند. می‌گوید : ((از تنگی قافیه است که من بگویم سه تاست. یک حقیقت است. وقتی که به بدن من می‌خورد و به اعضاء و جوارح من بخورد، عمل صالح می‌شود و علم گزارشگر از آن علم فقه می شود. همین حقیقت، وقتی که به نفس من بتابد اخلاق فاضله می‌شود و علم گزارشگر آن علم اخلاق می‌شود. همان حقیقت، وقتی که به عقل من بتابد، باور های درست می شود و علمی که به آن می‌پردازد فلسفه، عرفان و امثال این هاست، این هم رابطه‌ی سه‌گانه‌ای که بیان کردیم.

پس نگاه کنید این چیزی است که این ها آورده‌اند. به خاطر همین جنگ بین فیلسوف و فقیه به خاطر همین دائره تکفیرهایی که در گذشته بوده و هست . مکتب مشهد، مکتب قم را نفی می‌کرده، مکتب نجف .. این تمام می شود و یک نگاه جامع نگر می آید. و نگاه می‌کند به هرکدام ...

تو بگو من ابن سینا را قبول ندارم! تو بگو فلان کلمه صدر المتألهین را قبول ندارم، تو بگو فلان مکاشفه نقل شده ابن عربی را من قبول ندارم، مگه آن ها معصوم اند؟! نگو عرفان را قبول ندارم. تو دوباره هم اگر خواستی دوباره حرف بزنی اینجا فلسفه می‌گویی، تو اگر خواستی حرفش را رد هم بکنی، فیلسوف هستی. این‌ها ردکردنش، اثباتش است. تو می‌خواهی بگویی که این نیست؛ خوب یک وقت می‌گویی که السؤال بدعة. اصلا نپرس از رویش بپر. اینکه اشاعره‌گری می‌شود. ولی اگر بخواهی واردش بشوی و بگویی که باطل است، نفس مجردی که این‌ها می‌گویند باطل است و هر استدلال جدیدی که بیاورند، یک فلسفه جدیدی را ایجاد کرده‌اند! ما هم

که نگفتیم که فلان فلسفه بهمان فلسفه. بگویید و باهم بحث کنید تا روشن بشود که کدام یک بهتر است! این از مقدمات بحث که زیاد هم شد.الان می‌خواهم سراغ تطبیق دادن بروم. اصل بحث در اینجا است یعنی فرودگاه اصلی بحث.

اقامه قسط کجاست؟ ألم تر کیف ضرب اله مثلاً کلمةً طیبةً کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء. عقیده، اخلاق و عمل. تؤتی أُکلها کل عین بإذن ربه این درخت میوه‌اش پائیزه و بهاره نیست، میوه‌اش کلّ حین هست! میوه این درخت چیه؟ لیقومَ الناس بالقسط، انزلنا الرسل، ارسالً کتب و انزال رسل تا قسط بر پا شود.

پس این درخت اگر بیاید همیشه میوه قسط می‌دهد و مال دوره رسول اللهی فقط نیست! مال دوره امیر المؤمنین نیست. هر جا که درخت را آورده، میوه‌اش هم می‌آید! اگر الان میوه‌اش نیست، چون درخت نیست. چون این درختی که کاشتی شجره طیبه نیست! در ادامه آیه می‌گوید، حالا آنی که ساختید، شجره طیبه بود. در وسطش یک تعدادی می‌خواهند کرم بزند و یک شجره خبیثه‌ی اموی درست کنند.

از اینجا وارد تاریخ می‌شوم. عزیزان! شجره‌ی طیّبه‌ی رسول اللهی هم بعد سقیفه تغییر پیدا می‌کند. همان شجره را تبدیل کردند. نه شجره‌ای که توی عالم ذهن و ماوراء است. حقیقت واقعی و حقیقت اجتماعی این درخت طیّبه را به شجره‌ی خبیثه تبدیل کردند. این شجره خبیثه در ادامه آیات می‌آید. برعکس، عقائد آن در آسمان است، جوگیر است. اصلا نظریات شجره خبیثه تابع منافعش است. با کدام نظریه، منفعت برایش تامین بشود تا آن را بسازد. یک بار به دنبال جبر می‌شود و یک بار به دنبال تفویض. یک بار اشعری می‌شود و یک بار معتزلی. بررسی می‌کند تا ببیند که سوار کدام اسب می‌تواند بشود.

در طول دوره اموی و عباسی این اتفاق افتاد. عقائد تابع انسان‌ها شد. اصلا صراحتا می‌گفتند. توجیهی که یزید برای خود درست کرده بود این بود که اگر خدا نمی‌خواست من شاه نبودم! لا رطب و لایابس الا فی کتاب مبین. پس اگر در کتاب مبین بوده، خدا دوست داشته که من الان در این جایگاه باشم. بین هست و باید را اینجا قاطی می‌کرد. می‌گفت: ((چون خدا می‌داند پس حتما خواسته است. چون در علم خدا بوده، حتماً انشاء کرده است.)) می‌خواست ربوبیت تشریعی را از این نظریه در بیاورد، البته حضرت

زینب (س) آن جواب‌ها را به او داد. خطبه حضرت زینب را رجوع کنید و دوباره الآن بخوانید. بین اینها چه دعوای ایدئولوژیکی است. در مقابل تئوری جبر عملی پا شده و ایستاده که ((خدا شهادَت را برای ما کرامت قرار داده است. ما به جز زیبایی ندیدیم.))

از یک نگاه بالاتری نگاه می‌کند که یک جور نگاه تسخیری از بالای خداوند متعال است. با این نگاه تسخیری نگاه می‌کند و در عین حال به اختیار و به اینکه تو کُشتی و ... اشکال می کند و همانجا را برای یزید قیامت می‌کند که الان باید تو حساب پس بدهی.

یک جمله می‌نویسم تحلیل کنید. آیة الله جوادی آملی یک جا در کتاب ولایت فقیهشان و یکی دیگر در کتاب حقوق بشرشان می‌فرمایند :((دموکراسی لیبرال شرک مشاع است.))

با آن نگاه به من توضیح بدهید؟ یک وقت می‌گوید که دموکراسی لیبرال، گناه است و حرام و مجاز نیست. وجه شرعی ندارد. این یک حرفی است. یک وقت از ادبیات شرک و توحید در آن استفاده می‌کند. می‌گوید:((دموکراسی لیبرال شرک هست و شرک مشاع)) حتما می‌دانید که مانند زمین مشاعی ، همه در آن سهم دارند. یک شرکی است که همگانی است. خیلی ساده است. توضیحش را بگویید.

یکی از حضار: چون طاغوت است، همه رأی به آن طاغوت دادند و این یک نوع شرک است دیگر.

استاد : اصلاً ممکن است که طاغوتی هم نباشد، یعنی طاغوتی به عنوان یک فرد مثل فرعون هم نباشد. حتی تئوری فلسفه یونانی‌اش را هم بگویید. الان دموکراسی لیبرال با دموکراسی که یونان می‌گفت دو چیز متفاوت هستند. دموکراسی یونان، دولت شهرها بودند. هر شهری یک آمفی تئاتر بزرگی داشت و مردم غیر از بردگانِ و زنان می‌آمدند در هر مسئله‌ای رأی می‌دادند. در دموکراسی لیبرال، اصلاً تکیه گاه اصلی به طبقه متوسط می‌رسد. به خاطر همین هیچ وقت اصلاً حضور بالای هفتاد، هشتاد درصدی اتفاق نمی‌افتد. در یونان اتفاق می‌افتاد. آنجا نزدیک صد درصد مردم غیر از زن و بردگان، مردم به حساب می‌آمدند، چون زن و برده را حیوان به حساب می‌آوردند. آن‌هایی که انسان بودند می‌آمدند و در آن رأی گیری شرکت می‌کردند. من می‌خواهم بگویم حتی اگر دموکراسی یونانی هم اتفاق بیفتد، به نظر آقای جوادی آملی شرک است. خوب دقت کنید، نمی‌گوید که چون

فرعون در آن وجود دارد. اصلاً مردم می‌آیند و انتخاب می‌کنند. فرض کنید این روی زمین اتفاق نمی‌افتد یعنی شما روی زمین خدا برای این تئوری موردی پیدا نمی‌کنید که در نظر سنجی، مردم، نود درصد شرکت کنند. در بعضی نقاط، خیلی شرکت کنند هفتاد یا هشتاد درصد است.

در انتخابات سال ۷۶، هشتاد درصد مردم در انتخابات شرکت کردند و آقای خاتمی رئیس جمهور شد. ایشان هم رأی بالایی آورده بود. درحالی که در آمریکا کلینتون بود که ۱۸درصد مردم آمریکا به او رای داده بودند.

من می‌گویم که شما همان نظریه را بگیر و تحقق را ول کن. یک جایی را در نظر بگیر که همه مردم می‌آیند و حرف میزنند و طاغوتی نیست. نه رضا خانی پیدا شده و نه فرعونی و نه نمرودی. مردم اند! این را هم می گوید شرکت است؟

چرا می‌گوید شرک است؟ چرا توحید نیست؟

یکی از حضار: توحید در ربوبیت.

استاد : کجای ربوبیت؟

ببینید یکی از شعب توحید ، توحید در ربوبیت بود. خالقیت و پرستش و اینها هم که در جای خودش است.

در ربوبیت هم تکوینی داریم و هم تشریعی. تشریعی یعنی قانونگذاری و اجرا. این را گفتید لا حکم الا لله یعنی قانونگذار به جز خدا نیست. مجری را هم خدا باید مشخص کند. این معنای توحید است و با عقل هم قابل اثبات است. اگر کسی آمد و گفت که قانونگذار خدا نباشد. دئیست‌ها این حرف را می‌زنند. آقایانی که فلسفه‌های غربی را بلدند، دکارت و کانت و اینها. از کانت به آن طرف مکتبی درست شد تحت عنوانِ دئیست؛ دئیست خالق را قبول دارد، یک خالقی برای زمین و آسمان می‌شناسد، اما قانونگذار این آسمان و زمین خدا نیست!

عده ای قبلا بودند و می‌گفتند :((خدا خالق آسمان و زمین نیست.)) یک کسانی بودند و می‌گفتند:((خدا فقط خالق است و اینجا کوک کرده است و رفته خوابیده.)) یعنی توحید در ربوبیت تکوینی خدا را از بین بردند. یک تعدادی گفتند که کماکان بالای سرش ایستاده و ربوبیت تکوینی هم دارد اما قانون گذارش نیست. بایدها و نبایدها را به بشر واگذار کرده است. تفویض در خلقت نه، در تشریع آری! این ها را دِئیست گفتند!

دئیست‌ها، اصلی‌ترین مغز متفکر اعلامیه حقوق بشر هستند. پنجاه نماینده از دنیا جمع شدند که با عمده تفکرات دئیستی، پیش نویس قانون اعلامیه حقوق بشر را نوشتند. که الآن در اعلامیه حقوق بشر، فلسفَه موج می زند.

اینها در دموکراسی لیبرال می‌گویند:((قانوگذاری و اجرا باید جفتش به دست مردم باشد.)) اگر همجنس گرائی هم خواستند، آزادند. آقای پاپ هم صیغه‌اش را بخواند. پاپ: ((نه من نمی‌خوانم. شما را به خدا این لنگر را به من ندهید.)) چهار ، پنج تا سندهای همجنس‌بازی‌های کلیسا را بیرون می‌دهند و می گویند :((شما که خودت غیر مستقیم، این کار را می‌کنی، حداقل بیا و برای این‌ها این کار را بکن و ثوابش را هم ببر! شیرینی‌اش را هم به تو می‌دهیم که مصرف کنی.))

دیگر با کارهای سیاسی که بلدند، این را هم درست می‌کنند. هر چیز دیگری را هم درست می‌کنند. خوب من الان جای خدا نشستم. خوب دقت کنید نکته مهمی را می‌خواهم بگویم. آیة الله جوادی آملی دقت بزرگی اینجا می‌کنند و می گویند که شما نگویید حکومت اسلامی این تقسیم را قبول ندارد. بگویید مقسم را دموکراسی قرار بدهید و بگویید. فرض بکنید. حکومت اگر مقسم قرار بگیرد، بعضی می‌گویند استبدادی، دموکراسی. الآن علوم سیاسی به شما این تقسیم را می‌دهد. آقای جوادی آملی با این نگاه توحیدی می‌گوید که این غلط است. باید بگویید، استبدادی حکومت خودش چجور است؟ یا استبداد فردی هست یا جمعی؟ به تعبیر دیگر می‌گوید که حکومت یا طاغوتی است یا الهی. دموکراسی اینجا قرار نمی‌گیرد. طاغوتی یا یک فرد می‌نشیند که اسمش فرعون است یا این فرعون خُرد می‌شود بین همه افراد که تفرعن اسمش است. در حالت دوم هم جای خدا نشسته است. می‌گوییم : ((شرک مشاع.)) زیرا این قانون که تصویب شد، ده هزار رأی قانونش کرد. مشاع بین همه این ده هزار نفراست. تا اینجا روشن مطالب روشن شد؟!

بچه حزب اللهی‌ها از این تیکه خیلی خوششان می‌آید. بگو که بزنیم دهن دموکراسی را سرویس کنیم! حالا جمهوری اسلامی، عین توحید است. این هم هست. این را بگویید از کجا می‌گوییم؟ این را آقای جوادی نمی‌گوید من می‌گویم! اونجا محل بحث حاج آقای جوادی در مورد جمهوری اسلامی نبوده و درمورد دموکراسی بحث کرده‌اند.

یکی از حضار: ربوبیت تشریعی را قبول دارد از طریق ولایت نسبت به

انقلاب اسلامی به ویژه ولایت امت.

استاد: اینجاها را خیلی دلم می‌خواهد که معطّل بشوید. در این بحث بروز شوید! از حرف‌هایی است که داخل کتاب طرح کلی زده شده است، از حرف‌های بهشتی، از حرف‌های داخل کتاب جهان بینی توحیدی شهید مطهری است. کتاب جهان بینی توحیدی اش را سر همین حرف نوشته است. کلا شهید این نگاه را ترغیب کرده است.

این را بررسی کنید، می‌بینید یکی همین نکته‌ای است که می‌گویید. این‌ها جای خدا قانونگذار شدند، جای خدا مجری نشدند. بلکه مجری الهی را می‌خواهند قبول کنند. بعد تیکه دومش هم جمهوریت است نه اینکه تفکیک قوا باشد. یعنی همین مردم، یعنی مردم سالاری دینی. مردم سالاری دینی یک رکنش، ولایت است. ولایت همان کسی است که فرض ما این است خدا گفته این آدم، اما اگر کسی گفت که دوران غیبت کسی را معلوم نکرده است که دیگر حرف نمی‌زنیم! ولی اگر حرف ما درست است. اگر قبولش کنیم که برای زمان غیبت هم گفته است فقیه جامع الشرائط، ولی است. پس این را خدا گفته است .

اما آیا فقط خدا گفته است؟! مردم هم خواسته‌اند. مردم که داخل این قضیه می‌شود، انگار زهرماری ریخته شده است. الان خدا و مردم!! مردم که دیگه توحید نیستند. امیر المؤمنین اینجا می‌فرمایند که این مردم، ستون دین‌اند. درون همین عهد نامه مالک اشتر موجود است. انّ عمادَ الدین. عماد دین، این امت‌اند، یعنی این دین اگر خواست روی زمین پا دربیاورد، ستونش مردم‌اند. باید مردم مختارانه بخواهند. ما اصلا ولایت به زور نداریم. دقت کنید! قسیم ولایت، سلطه است. خیلی دقت کنید. کسی نگوید که یک سلطه‌ی اسلامی است. یک سلطه‌ای است که خدا امضایش کرده است. آقا درون همین سخنرانی. حتماً حتما باید ببینید. یعنی اگر اینجا بنده یک حقی گردن شما دارم، این حقِّ این است که شما باید این را ببینید. «اولین همایش بین المللی نهج البلاغه سال ۶۰ »

آنجا ولایت را معنا می‌کنند. ولایت یعنی ولی یلیِ چسبیده. یک آدمی تا به مردمش در همه جهات نچسبیده باشد، این اصلا عنوان ولی را نمی‌گیرد. این را کم داریم. ما تا الآن ولی را فقط آمده از آسمان می‌دیدیم و قسمت زمینی‌اش را نمی‌دیدیم. می‌گویم : ((رهبران انقلابی یک چیزی می‌دیدند که ما نمی‌دیدیم.)) نصف ما حوزوی‌ها که ولایت را برای فقیه قائل نشدیم.

یک عده‌ای هم که قائل شدند، یک سلطه‌ای را برای اسم ولایت فقیه گذاشتند. خدا گفته این مدلی باشد، هر کس هم گفت که نباشد، او مشرک است. الرّاد علینا کالرّاد علی الله. این آدم مشرک که دیگر تکلیفش معلوم است. این درک را ما پیدا می‌کنیم که هَمانی که خدا گفته است، اصلا تو مفهومش اشراب شده است. در تصورش اشراب شده است نه در ادله‌ی تصدیقی‌اش. خیلی نکته مهمی است که دارم میگویم. این ولایتی که ما می‌گویم، یک دلیلی ندارد که بیاد و بگوید برو با مردم باش. اصلا اگه با مردم نباشد، ولی نیست. مفهوماً ولی نیست. در میان فقه و جاهای دیگر می‌گوییم مبادی تصوری. در منطق می‌گوییم : اول تصور بعد تصدیق، بعد هم گزاره می‌شود. این است و این نیست این واجب است، این حرام است. در خود مفهوم اشراب شده جدا از ادله‌ای که گفتیم. اصلا لغتاً ولیّ یعنی کسی که چسبیده به مردم باشد. آنجا خیلی تعبیر قشنگی می‌گوید : ((در نهج البلاغه اسم ولی امر است. ولی امر یعنی همچنین کسی که در افق مردمش باشد. سطح زندگی‌اش مثل مردمش باشد. با مردمش بخروشد، با آن‌ها بنشیند و با آنها بلند شود. درد آن‌ها دردش باشد.)) فرعون‌ها و سلطان‌ها این طور نبودند. مردم گرسنه بودند اما او سیر بود. مردم گریه می‌کردند اما او می‌خندید. اگر کسی پیدا شد که با مردمش خندید، با مردمش گریست، با مردمش گرسنه بود و با مردمش سیر، بلکه آخر از همه‌ی مردمش سیر بود، بلکه مردمش به نان گندم سیر و او به نان جو سیر و پایین تر از آن نخوردن تا نمردن، نام این علی است. نام این ولیّ است. سر این انصافا روی منبرها گفتیم؟! همه‌اش گفتیم که یک حقیقت آسمانی قبل از خدا بوده و هست. هنوز عرش و کرسی نبود اما علی بود. بعد هم به اینجا آمد و هر کسی هم با او درافتاد، حرامزاده و حرام لقمه است و والسلام.

نگفتیم که رفتارش با مردمش چگونه بود!؟ نگفتیم که وقتی حتی حقش را غصب می‌کنند، صبر می‌کند. زیارت روز غدیر امیر المؤمنین را فردا بخوانید. ببینید چقدر می‌گوید که با مردمش صبر کرد. محتسبا از مردمش گذشت. حالا مرتب داخل خطبه درباره ظلمی که شده می گوییم. یک کسانی بانی ظلم شدند. جمهور مردم بازی خوردند. از مردمش گذشت و مردش را صرف کرد و بخشید. به نگاه انتقام تک تک این مردم را نگاه نکرد، ولو آنجا درباره ظالمین می‌گوید و کوتاهی هم درباره حقش نکرد یا کوتاهی کند که انگار حقی نبوده است. این علی کامل را باید تصویر کنید که اینجوری است. یک همچنین چیزی است. به زور بر مردم حکومت

نمی‌کند. بعد آقا سراغ کلمه رعیت می‌رود و می‌گوید که یک کلمه دیگر به نام رعیت در نهج البلاغه هست. ولی امر را که گفتیم اما رعیت. می‌گوید که رعیت به این معنای رعیت فارسی ما نیست که در دوره اربابی می‌گفتیم. فلانی ارباب است و بهمانی رعیت. رعیت یعنی بدبخت، کلفت و مستعمره. این رعیت کار بکند و آن ارباب ثمره‌اش را ببرد. خیلی دقت کنید که چقدر قشنگ معنا می‌کند. می‌گوید :((رعیت از رعایهٔ می‌آید، کسی که باید رعایتش را کرد.)) چه کسی باید رعایتش را کند؟ ولیّ امر . در چه چیزهایی رعایتش را بکند؟ می‌گوید که رعایت هرچیزی به حسبه است. یک کوزه را اگر خواستی رعایت کنی، یک جسم است و می‌گذاری کنار دیوار تا پا نخورد. یک گیاه را خواستی رعایتش کنی، آبش می‌دهی. گرما و نورش را تنظیم می‌کنی که خشک نشود. یک حیوان را خواستی رعایتش کنی، باید چراگاه ببری و چکار کنی. یک انسان را اگر خواستی رعایتش کنی، به تعبیر طلبگی‌مان با انحفاظ ذاتیاتش باید رعایتش کنی. از جمله ذاتیات او فکر آزاد است، حق انتقاد، حق انتخاب. پس ولی با لحاظ این حدها باید او را رعایت کند و به منزلی که باید برساند، برساند. اسم این ولی است و اینجور کارکردن را رعایت کردن می‌گویند. تا به هدف رساندنِ مردم سالاری دینی برسی. این یعنی توحید.

یعنی این موجودی که خدا آفریده را مانند چهارپایان فرض نکنی. از شهید مطهری استفاده کنم و یک استدلالی اضافه کنم، بعد این شعر زیبایی که از کمیت اسدی است و در ادامه آن استدلال آورده را برایتان بخوانم. کاش الان حفظ بودم و می‌خواندم. پشت همین تعبیر و استدلال می‌گوید.کمیت اسدی شاعری است که در روایت می‌گوید حسان ثابت، کمیت اسدی و دعبل خزاعی «نفخ روح القدس علی لسانک» در روایت چنین تعبیری برای‌شان به کار رفته است. یعنی بعضی شعرهایی که گفتی، روح القدس بر زبان تو جاری کرده است. کمیت اسدی به امام باقر فرموده است که شما سائسی هستی یعنی شما اهل بیت، سیاست مدارانی هستید که مردم را انعام و حیوان حسابِ نکردید. انسان حساب کردید. آقا این شعر کمیت را هم می‌آورد که اصلاً ذهنیت مشهور شیعیان در گذشته تاریخی این بوده است. اگر می‌گفتند اهل بیت بهتر از بنی امیه بودند، فقط به مقامات عرشی‌شان و فوق عرشی‌شان نگاه نمی‌کردند که آن هم هست. می‌گفتند که این‌ها در مقام زمامداری و ساسهٔ العباد، انسان‌ها را با انسانیت‌شان رعایت می‌کنند و به کلمه قسط می‌رسانند. به کلمه رضای پروردگار و خلد

الهی می‌رسانند. یعنی با آزادی فکر انسان‌ها. اگر آزادی فکرش را بخواهی به زور ببری، نمی‌توانی او را ببری. بایستی سالها برایش استدلال کنی، تا فکرش جواب بگیرد و همراهت بشود.

با آزادی انتخاب، او را می‌توانی بیاوری. آزادی انتخاب را خدا به او داده، یعنی تو باید رأی اش را بگیری. دست بسته و کت بسته می‌برمش نداریم. غلط کرده! مالک برو گردنش را بزن!

مثل آن‌هایی که کمیته ترور درست کردند. اَمَوی‌ها اینطور حکومت کردند. سرشاخه‌های مخالف در هر شهری امروز می‌خوابید و فردا پا نمی‌شد! تمام. حالا آن شهر دیگر با معاویه شدند. اینجور نمی‌برد!! آقا ۲۵ سال باید خانه بنشیند. به خدا ۲۵۰ سال هم می‌نشست. اما این آقای ما ننشسته است؟!!؟ هزار و صد و خورده‌ای سال است که من و شما فکر می‌کنیم که منتظر شمشیر است. اما او منتظر صندوق رأی است. مردم آزادانه و آگاهانه او را بخواهند. من و شما باید اینجوری برخورد کنیم ولی ما تا الآن تصدیق می‌کنیم که شمشیر کم است. این شمشیرها را اگر می‌زدیم، آقا می‌امد و گردن‌ها را می‌زدند. آقا خودش گیرش از چیز دیگری است که تا بحال نیامده است.

به همان دلیلی که علی (ع) خانه نشین شد، الآن به همان دلیل است که مهدی (عج) بیابان نشین است. این‌ها از آن چیزهایی است که ما نگفتیم و وقتی که شما آقایانی که نگفتید به ضد انقلاب این قرائت را بگویید، این را پس می‌زند. حداکثر می‌گوید که بچه‌ها کم داریم، بیا تا با هم برویم و درستش کنیم. از حرف چرا کم کنیم؟! این نفر را هم ما تو زمین آوردیم. این نفر را روی زمین خمینی آورده است. خون بهشتی بهای این حرف است. خون مطهری بهای این حرف است. شما نگید، نگید، نگید، نگید تا عمر تمام شود و به زمان‌های خیلی دور برگردیم. تا ما دوباره برگردیم و با شرک بجنگیم. این آن چیزی است که دائما می‌گوییم بگویید. یدعون الی الخیر. اصلا نمی‌خواهد بگویید که این مرتبه شورای نگهبان، جمهوریت را نقص کرد. شما الآن چکار به شورای نگهبان داری؟ هر کس بگوید که من در سال آینده ده تا منبر، درون حلقه صالحینم، بین نماز جماعتم، داخل این زمینه می‌روم. یک روایتی از امیر المؤمنین می‌خواهم برای مردم بخوانم. روایاتش را برای مردم بخوانم و بگویم که اینجور بوده است. باید اینجور باشد. یک جمله هم از آقا بگویم. فکر می‌کنید اگر از بهشتی خواندن،

بگویند که این بهشتی‌ها را می‌خواهد به جنگ آقای خامنه‌ای ببرد، باشد از آقای خامنه‌ای بخوانید. یک شخصی از آقای خامنه‌ای پذیرش دارد. بروید هم از خامنه‌ای بخوانید و هم از بهشتی. این حرف‌ها باید نقل و نبات باشد. نه اینقدر نگویید که اگر کسی گفت اینجوری نگاهش کنید.

این اسلام است؟! یأتی بدین جدید... یک دین جدید آورده است! نه بخدا این دین‌ها را خمینی و شاگردهایش آورده بودند. البته بعضی‌ها واژگونش کردند. مطهری و بهشتی که رفت. یک شخص دیگری کتاب نوشت که به مردم هیچ ربطی ندارد. حدوثاً و بقائاً. داخل شورای نگهبان هم نشسته است. خوب چکار کنیم؟ می‌گویم یک آدم‌هایی رفتند و جایشان پر نشده است. من و شما به مکتب آن آقایان دیگر داریم تربیت می‌شویم. وای به روزی که این بقیهٔ الصلاح نباشد. این آخری نباشد. این آخرین حلقه، آخرین فردٍ از آن حلقه، آقای خامنه‌ای است. نمی‌دانم، روزی که ایشان نباشد، اصلاً ما جرأت می‌کنیم این حرف‌ها را بزنیم؟!

این از این حرف که خیلی مهم است و باید حتماً شنیده بشود.

آن حرفی که در جهان بینی توحیدی از مطهری می‌خواستم بیاورم این بود؛ اصلاً می‌خواهم نگاه را توحیدی‌تر بکنم. الآن از نگاه رعیت و نهج البلاغه گفتم اما شهید مطهری، استدلال عقلی می‌آورد. شهید می‌گوید که خدای متعال براساس ربوبیت تکوینی‌اش، هرجا یک اقتضائی درست کرده است. هرجا یک قوه‌ای ساخته است. برای بالفعل کردن آن قوه، راهی باز کرده است و الّا راحت نیست. حضرت موسی به فرعون گفت که من آفریده چه کسی هستم؟ اعطی کلَّ شیءٍ خلقَه ثمَّ هدیَ. خلقش می‌کند و در آن طریقه‌ی خاص خودش هم هدایتٍ. گندم را خلق کرد. این الآن خصوصیت دارد که هفتاد دانه بشود. زمین باید این را بپذیرد. اگر زمین اصلاً گندم نمی‌رویاند، هیچ زمینی، نه زمین خونه‌ی ما، اصلاً زمین گندم نمی‌رویاند، ببخشید پس چطور این قوه هفت‌صد دانه شدن را خدا درونش قرار داده استٍ؟! خوب به این دقت کنید. بیفتد روی زمین خاکستر می شود. زمین اصلاً سبز نمی‌شد، درحالی که عقیم هم نیست. مطهری می‌گوید: ((اگر خداوند به گوسفند دندان علف جویدن داده است، در بیرون اگر علفی نباشد که این لغو می‌شود.)) این تازه دندانش استٍ. تا پائین بروید و می‌بینید که هاضمه‌اش برای علف است. بیرون هم اصلاً علف نیست، اصلاً خدا یادش رفته که علف بیافریند. لغو مرتکب شده و لغو از حکیم سر نمی‌زند. الآن

همش داریم توحید می گوییم یا نه؟

حالا اینجا را نگاه کنید. استدلال دومش. می‌گوید که از این پس مهم می‌شود. هر اقتضائی ، هر قوه‌ای و هر نیازی سند یک حق است. گوسفند با دندان های علف خوارش، حق علف خواری را سر دست گرفته است و می‌گوید من حق دارم علف بخورم. انسان با اختیارش حقِّ انتخاب را سر دست گرفته است. با آزادی فکرش که با آن فکر می‌کند. تردِّی می‌کند. می‌رود و می‌آید. دائم یک چیزی را برانداز می‌کند. آزادی فکر را حق گرفته است. نمی‌شود خدا، آن را داده باشد و این را سلب کند. پس خدای متعال حق آزادی داده است. از توحید در آمد یا درنیامد؟!

آزادی از توحید متولّد شد. آزادی بیان، آزادی فکر، آزادی فعالیت‌های اجتماعی، همه‌اش را برایش کانال کشی کرده که اینجوری است و البته برایش حد گذاری هم می‌کند. حتی اگر در یک مرحله‌ای قوای جنسی دارد، حق دارد. اما می‌گوید که این راه نکاح است و راهش باز است. تعدد را در آن می‌پذیرد زیرا می‌داند که همه یک جور نیستند. حالا بدون اینکه دعوای اینکه مباح است یا مستحب است را در موردش بکنیم، اصل این‌ها را می‌پذیرد. راه‌هایی که منسد و به ضرر اجتماع تمام می‌شود را می‌بندد. در باره هم‌جنس بازی قوم لوط نگاه کنید. ببینید قرآن چه تعبیری را به کار برده است؟ بهترین تعبیر، یعنی این کار موجب انقطاع نسل می‌شود. این فعالیت اجتماعی را از بین می‌برد. هم جنس گرایی را اینجور باطل می‌کند. تشریع آن جایی است که می‌آید و اقتضائات را بالکل رد می‌کند. بلکه راهش را می‌بندد. پس ببینید، حالا آزادی، خانه زاد کی شد؟ آقا من دلم می‌خواهد که اینجا یقه خودم را پاره کنم. دلم می‌خواهد اینجا داد بزنم. این چیزی که می‌گویم واقعاً می‌گویم. بعضی دوستان، مرا می‌شناسند. وقتی برای مفاهیمی که مرتب در ذهنم تلمبار می‌شود، کلمه‌ای پیدا نمی‌کنم، داد می‌زنم. اینجا از آن جاهایی است که مرتب باید تکرار کرد و گفت : ((آزادی خانه زاد علی است، سیاست خانه زاد علی است، جمهوریت و مردم سالاری خانه زاد علی است.))

این‌ها از اول مال معاویه‌ها نبودند. الآن هم نگذارید که دست آنها بیفتد و با آن دزدی بکنند. شما ولش نکنید تا دیگران بردارند.

سراغ عدالت برویم. عدالت را هم شما شروع کنید تا من یک نفسی استراحت کنم.

عدالت را از توحید پیدا کنید. چطوری عدالت، قسط و عدل اجتماعی از توحید در می‌آید؟ الآن شعارها را گفتیم. جمهوریت، آزادی و استقلال هم دیگر که واضح است. استقلال و آزادی هم یک کلمه‌ای تعریفش را بگویم تا واضح بشود. فرد را اگر مستقل دیدی، به او آزاد میگویی. در جامعه‌اش، اگر تمام آزادی را برایش قائل شدی، استقلال می شود. یک جامعه خودش بتواند سرنوشت خودش را تعیین کند. چطوری فرد خودش سرنوشت خودش را به تنهایی رقم می‌زند، همان را برای یک جامعه هم در نظر بگیرید.

ایران خودش، برای خودش تصمیم بگیرد. نه اینکه مستشار آمریکائی به شاه مملکت دستور بدهد. آدم خجالت می‌کشد بعضی از این چیزهایی که داخل تاریخ آمده را مطرح کند. مثلا آمدند، رضا شاه را از مملکت بیرون برده و دعوا سر این بود که پسر شاه را، ولی عهد بکنیم یا نکنیم؟! فکر می‌کنید اِشکال انگلیسی‌ها چه بود که اگر متفقین بودند، ایران را گرفته بودند؟

دستگاه اطلاعاتی انگلیس گفته است که شاه بعضی وقت‌ها، در خانه اش رادیو برلین گوش می داده است. برلین برای آلمان بود و درمقابل انگلیس بود. به خاطر همین ان قلت داشتند که او به جای رضا شاه بنشیند یا نه!! حق ندارد در خانه خودش رادیو هم گوش بدهد!

این می‌خواهد فردا وزیر معلوم کند. این فردا می‌تواند کاری انجام دهد و هزار زخم دیگر.

و درد دیگر که درون کشور وجود دارد این استقلال است. مردم خودشان بتوانند تصمیم بگیرند. خودشان بتوانند بگویند که آره و بگویند نه! اگر خواستند انرژی هسته‌ای بخواهند، خودشان بخواهند. اگر نخواستند هم، خودشان نخواهند. اگر خواستند قطع نامه هم بپذیرند، خودشان بپذیرند. اگر خواستند جنگ را هم ادامه بدهند، خودشان ادامه بدهند. هیچ اراده بیرونی برای آنها چیزی را تحمیل نکند. این یعنی استقلال! همان حرفی که در باره آزادی زدیم اگر درباره جمع بزنیم، استقلال می‌شود.

شما برایم عدالت را بگویید. امید بدهید به من تا من امیدوار بشوم .

حواله می‌دهم به طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن حضرت آقا.

یکی از حضار: سوالی داشتم، از قبل می خواستم بپرسم نشد، چیزهایی که

فرمودید در بین احکام هم موجود است، مثلا آزادی در کجای فقه است؟

استاد: فروعات است. درباره‌اش بحث می‌کنیم. مرتدّ آیا هر کسی است که از دین بیرون بخواهد برود یا اینکه مرتد کسی است که صبّ کند؟ اگر کسی شبهه داشت به صرف شبهه اش به او مرتد می‌گویید؟ نه، به او مرتد نمی‌گویند ولی فحّاشی کردن که شبهه نیست! مسلمان بوده و به اختیار خودش هم مسلمان بوده است. از برخی فقها بگذرم که می‌گویند :((مسلمان زاده در ۱۵ سالگی دوباره می‌تواند انتخاب کند.)) ۱۵ ساله‌ای که آمده حقِ انتخاب پیدا کرده، اگر بعدش مسلمانی انتخاب کرد و اگر رفت بیرون مَرتد است. آن هم رفتن با صبّ، نه رفتن با شبهه. شبهه اگر داشت، بر عالمان دینی است که جواب شبهه‌اش را بدهند. حالا شما بیایید در صورت‌های دادگاهی بگویید که فرد را دادگاه بیاورند و عالمان دینی هم بنشینند و شبهه‌اش را جواب بدهند. هیئت منصفه هم نظارت کند که آقا این جواب بود یا نبود؟ حتی فروعات را هم اگر پیگری بکنید این‌ها را در فروعات زیاد می شود پیداکرد! خوب عدالت را بگویید .

یکی از حضار : حتی ارتداد هم زمانی که با آزادی اخلاق مخالفت می‌کند؟

استاد : آن هم یک قولی است. حالا در مورد آن قدر احتیاطش را گفتم که یک تعدادی می‌گویند : ((ارتداد صرف عوض کردن دین نیست. اظهار کردنش است.)) بعضی‌ها می‌گویند : ((اظهار کردنش هم نیست، مخالفت کردن با دین قبل است.)) حالا ما دیگر چون آن قول مشهور نیست را دیگر نگفتیم ولی اینکه اگر باشبهه باشد، در لمعه هم هست. لمعه‌ی مرحوم شهید اول لسان مشهور است. حرفی که می‌زند لسان مشهور است الا شذّ و ندر. هر جا مشهور نباشد خودش می گوید که این مشهور نیست!

خوب، عدالت؟!

یکی ازحضار: ما براساس توحید و برای اینکه عدالت اجرا شود، فقط دو لایه داریم. یک طالب داریم و یک مطلوب. بین طالب و مطلوب هیچ طبقه‌ای نداریم. برای همین درون قرآن نفی فرزند خدا، دائم تاکید می‌شود که خدا فرزند ندارد. خلق استثنائی که یک لایه بین خدا و مطلوب باشد را نداریم. همه مخلوقات در یک لایه قرار می‌گیرند. خدا موجودات را خلق می‌کند و همه در یک ردیف هستند. مخلوقات و خالق.

استاد: ببینید خواهش می‌کنم این تعبیر از عدالت را که حضرت آقا بیان کرده است را بخوانید. چون هم در توحید این بحث را کرده و هم درنبوت.

دوباره در بحث بعثت‌ها هم همین بحث را مطرح کرده است. دوباره داخل بحث ولایت هم الآن می‌گویم که کجا ایشان استفاده کرده است.

در قسمت آخر کتاب، تقریبا جای دیگر کم می‌شنوید و از همان حرف‌هایی است که مرتب باید زیاد تکرارش کرد. از اینجا یاد گرفتند. از همان مرکز است که در فروعات برده شده است. حرف اصلی‌شان این است که می‌فرمایند:((اصلاً شرک تئوری جامعه طبقاتی است. تا جامعه طبقاتی نشده، بشر به سمت شرک نرفته است!)) ذهنیت ما برعکس است. فکر می‌کنیم اول شرک آمده بعد جامعه طبقاتی شده است. می‌گوید که نه. اول یک کسانی به افراد دیگری ستم کردند و به این تعبیری که الآن فرمودند که توضیحش را می‌دهم. صف مخلوقات را دوگانه و سه‌گانه کرده‌اند بعد برای توجیه این نظام طبقاتی، خدا را چندتا کرده اند. حالا تفصیل کلام. ایشان می‌گوید: ((در نگاه توحید ما یک خالق داریم و یک مخلوق. والسلام. از این حیث هیچ فرقی بین مخلوقین نیست. پس از حیث رابطه‌شان با خالق هیچ فرقی نیست. یعنی همانطورکه او را آفریده همانطور هم ایشان را آفریده است.))

اصلا من به شما یک نکته ظریف اخلاقی را که آدم خیلی از آن کیف می‌کند، بگویم:((من اگر مثل ماشین‌ها مثل فرش ماشینی بودم هیچ لذتی نمی بردم، چون فرش ماشینی به تعداد انبوه زده شده است. اما من الآن، من که می‌گویم، من برای خودم می‌گویم، تو من را برای خودت بگو. من الآن تابلوی فرشچیان هستم. من عصر عاشوراء هستم. ایشان علی اصغر است. ایشان حضرت ابراهیم است. ایشان ضامن آهو. قلمکار تک تک قلم زده و مخلوقات را تک تک آفریده است.)) ببینید این چه حسی به آدم می‌دهد؟

نه فقط یک بار آفریده باشد بلکه تا روز آخری که در همه عوالم هستند، به این شکل هستند. الآن این کلمه‌ای را که از زبانم خارج می‌شود، ایشان قلم زده است. خدا قلم زد که بیاید. من خیلی تحت نگاه ویژه‌اش هستم. خوب، خدا ، پیغمبر را قلم زد. ابوجهل و ابو لهب را داد و ماشین، آنها را ساخت. آنها، فرش ماشینی‌اند. آن‌ها که از گلیم هم پست ترند اما خدا زده است. از قضا بعضی وقت‌ها چقدر هم قشنگ می‌زند. نان آن‌ها را چرب‌تر و قیافه‌شان را قشنگ‌تر می‌کند. بعد او می‌گوید که من آن بالا هستم و خدا هم اینجاست. بلال را یک سیاه‌چرده‌ای می‌کند و می‌گوید که باطنش

قشنگ است. ولی آن طرف ابوجهل، ابو الحکمه بود و کلی هم چیز سرش می‌شد و باسوادشان بود اما جهالتش را درباره پذیرش حق، او را به ابوجهل معروف کرد. برای همه‌ی مخلوقات، تک تک قلم زده است. حضرت موسی (ع) می‌گوید : ((هذا فطرتک)) در آیات قرآن موجود است. خیلی موسی آدم جسوری است. عدالت خواه یعنی موسی. با خدا هم تعارف ندارد. رفته پیش خدا می‌گوید: ((تو من را فرستادی کجا؟!)) این اصلاً فتنه خودت است. تو این همه زر و زیور را به دست او دادی و آن هم اینجور بندگانت را استثمار کرده است. بعد منظورش از این حرف چیست؟ منظورش را اگر می‌گفت از پیغمبری ساقط می‌شد!

موسی به خدا گفت که سر شیر را ببند، اسلام می‌آورد.گفت: ((نمی بندم، شیر بنی اسرائیل را شاید ببندم اما شیر فرعون را نمی بندم، او باید بخورد و داخل مال لگد بزند.)) مطرب یعنی در نعمت غلط بزند و تو هم باید بروی ((قولا لیّنا لعلّه یتذکر أو یخشی)) را انجام دهی. اول با قول لین شروع کن. اگر نشد، مار نشانش بده. اگر دوباره نشد، ید بیضاء اگر نه.. . یکم یکم. این است خدا. یک خدا و همه مخلوقات هم بالسویه هستند. به رسول الله (ص) می‌گوید که آخر از همه بخور. دورش بگردم. باور کنید از همه این چیزهایی که از من می‌شنوید، این چند جمله مثل ستاره برای روز قیامتم می‌مانند. می گویند :((یک شب پیش پیامبر(ص) رفتیم ، دو تا از اصحاب تعریف می‌کنند. دیدیم توی خودش است و ناراحت. چهار درهم دستش مانده و او هرگز عادت نداشت که درهمی در خانه داشته باشد و بخوابد. شهر را می‌چرخید تا فقیری را پیدا بکند و این چهار درهم را بدهد و برود بخوابد.))

موسی موقعی که چوپان بود، اصلاً چرا موسی را انتخاب کرد؟ بابا این برای پیامبری خدا خوب نیست. حرف و حدیث هم که پشت سرش زیاد است. پیش فرعون بزرگ شده بعدش هم زده یکی را کشته. خدا هم پایش را توی یک کفش می‌کند که نه، این برای پیامبری خوب است. خدا می‌گوید :((این وقتی پیش شعیب چوپان بود، یک شبی گله را برگردانده بود آغل و یک گوسفندی جا مانده بود. به دنبال گوسفند می‌گشت. ما بودیم یک دوری می‌زدیم پیدایش نبود، می‌گفتیم که این چنده؟ آقا، دو میلیون تومان و پولش را می‌دادیم و تمام. گفت که این گوسفند سردش است تا صبح گرگ او را می خورد. تا صبح به دنبال گوسفند داخل بیابان گردید. خدا هم بالا ایستاده و نگاه می‌کند که ساعت سه شد. ساعت چهار شد. حی علی

خیر العمل. هنوز موسی دارد می‌چرخد. گفت : ((این به درد پیغمبری می خورد.))

اصلاً چرا پیغمبران چوپان بودند. کسی که توانست برّه را تحمل کند، آدم را تحمل می‌کند. ما از بس که رفتیم دائم داخل خودمان نشستیم و حلقه‌های خودمان را گرفتیم، آدم تحمل نمی‌کنیم. یک مدتی برویم با بی زبان‌ها و لال‌ها و با مبهم‌ها زندگی بکنیم، بعد می‌فهمیم که خیلی راحت تر تحمل می‌کنیم! فاصله نگیرم. یک خدا و صف مخلوقین. این توحید است. به همه می‌دهد و به همه یک جور می‌دهد. اگر کسی از آن نعمت‌ها استفاده کرد بالاتر می‌آید. حالا یک عده‌ای نمی‌خواهند این خط را بپذیرند. حضرت آقا می‌گوید : ((دو اتفاق افتاد. یک تعدادی گفتند که نظریه درست یک خالق و یک صف مخلوق است . یک عده دیگری آمدند و گفتند یک خالق اما دو صف مخلوق. این‌ها یک ذره دین های منحرف بودند. دوصف را گفتند؛ عیسی یکی ما هم یکی. گفتند: ((عیسی ابن الله. یک گروه دیگری هم قبلش گفته بودند که عزیر ابن الله! پسر خدائی. ما هم بنده. بنده خدا، پسر خدا.))

نه که موسی یک چیزائی را همینطوری گفت. هذا فتنتک. راست می‌گوید. خوب خدا هم یک کارهایی کرده بود.

یک بچه‌ای، یک جوری آمده بود و هر جا که می‌نشست، آبادانی می‌آمد. هر جا می‌رفت ، معاد بود. عیسی از قضا کسی را زنده نمی‌کرد. به هرچیزی دست می‌زد، زنده می‌شد. انگار خدا بود. یعنی اگر به او می‌گفتند : ((پسر خدا)) انصافاً خیلی چیز عجیبی نگفتند. به او می‌خورد. آن نحوه آمدنش، این هم الآن اینجور زندگی کردنش، آن هم به آسمان رفتنش. خوب کجای آسمان رفتی؟! این‌ها گفتند که اینها ابن الله اند و ما هم بنده‌های خدا هستیم، پس خدا دو صف مخلوق دارد. از اینجا نظام طبقاتی را درست کردند. نعوذ بالله خوب اینها گفتند مگر عیسی زیر بار این حرف‌ها می‌رود، به همین علت آن‌ها بعد عیسی گفتند. دورش بگردم در نهج البلاغه هست. یک خطبه‌ای در اوصاف پیامبراست. درباره‌ی پیامبران دیگر هم ایشان بیان کرده‌اند. می‌گوید : ((موسی در آن دوره که به بیابان می‌رفت تا شغلی پیدا کند، آنقدر علف خورد تا تمام پیکرش سبز شد.)) اینی که می‌گوید:((ربّ انی لما انزلتنی الیّ من خیر فقیر.)) امیرالمؤمنین می‌گوید که این لما انزلتنی من خیرٍ موسی یکً گرده می‌خواست. یک نان می‌خواست. من

فکر می‌کردم که مرسدس می‌خواست. من فکر می‌کردم که پنت هوس می‌خواست. دندان دادی، نان ندادی. حالا مثل بز علف می‌خورد. این آیه را موسی گفته است. بعد در مورد عیسی که می‌رسد این، عین تعبیر امیر المومنین است؛ سنگ‌ها بالشتش، آسمان جلش. وخود امیرالمؤمنین که دورش بگردم، آخر بنده‌ها بود. حالا دوصف می‌خواهند. پیغمبر یک صف باشد و آنها هم یک صف باشند. این نظام نبوی تبعیض درست نمی‌کند. او زیر این تبعیض نمی‌رود. او که آخر همه مَی‌خوابد و آخر همه می‌خورد. این تبعیض را احبار و رهبان می‌گویند. بعد از عیسی می‌گویند که خودشان از آن نظریه نفع ببرند. عیسی که خطری ندارد. علی که خطری ندارد. نگران تبعیض از طرف علی نباش. جانشینان علی هستند که یک قرائت تبعیضی می‌کنند که نفعش توی جیبشان برود. احبار نشستند و گفتند که عزیر ابن الله است.

احبار می‌گفتند: ((خوب الان من کی هستم؟)) حبر یعنی عالم یهودی! من الان ویراستار عزیرم. من یکی باشم و عزیر هم یکی . رهبان هم اینجا بنشیند که عزیر نشته است!

بعد قرآن می‌گوید که مال مردم را خوردند و ربا را حلال کردند و نظام تبعیضی درست کردند. می‌گوید اگر بابش باز شد، یک جور دیگر هم می‌شو٠د بابش را باز کرد. قبلش بوده و بعدش هم هست. گفتند که اصلا چند صف مخلوق چند صف خالق. اگر خلقت عیسی و عزیر فرق می‌کند، خوب بابا اصلا خدای فرعون یکی، خدای ما هم یکی دیگر باشد. خدای کارگران و خدای پیمانکاران. پس تو نگاه کن که فرعون چه می‌کند؟ این توی ایران ما هم بود. فَرّ ایزدی به شاه می‌گفتند. فَرّ ایزدی یعنی سایه خدا. یعنی شاه، سایه خداست. ژن خدا را دارد. اصلا در یونان می‌گفتند که فلان خدا آمده با مادر فلانی، یعنی خدا زنا کار هم می‌شد. یعنی همه کار هم میشد!! خدا آمده با زن فلانی پشمان کرده و بعد فلانی به دنیا آمده، این اصلا نیمی خدا و نیمی انسان است!

نظام طبقاتی را می‌خواستند تئوریزه کنند. شرکت را بافتند، وقتی شرکت درست نشد. این خیلی حرف مهمی است. نمی‌دانم در تاریخ تمدن روی آن تاکید کردند یا نه؟! یکی از نقطه‌های عطف، این است که قرآن اصرار دارد بگوید که شما از روز اول موحد بودید. تاریخ تمدن غرب اصرار دارد بگوید که اول اسطوره بوده و اول شرک بوده. بعداً توحید آمده است. قرآن اصرار

دارد بگوید که اول توحید بوده است.

بعد حضرت آقا می‌گوید که توحید هم با نظام طبقاتی تبدیل شد به شرک. شرک مگر تئوری دارد؟ مگر شرک با عقد پشتیبانی می‌شود؟! مگر یک عالِم و حدیثی، یعنی عالم و حدیث شناس و کتاب شناس تئوریزه کردن شرَک را قبول می‌کند؟! هیچ آیه ای در هیچ کتاب آسمانی پیدا نمی‌شود که شرک را تئوریزه بکند. آدم‌های عاقل هم هیچ وقت فلسفه شرک را قبول نمی‌کنند. پس چه چیز موجب شده که شرک اینقدر روی زمین بماند؟ نظام طبقاتی! حرف آخر من باشد. آن کسی که آمده و توحید بیاورد در مقابلش طاغوت‌ها هستند. در بحث بعثت طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن داریم. مقابلش طاغوت ها هستند. مترفین هستند چون می‌دانند که اگر خواست توحید بیاورد اول نظام را یکی می‌کند. مبدأ را از بین می‌برد. مبدأ شرک نظام طبقاتی را از بین می‌برد تا شرکت بخشکد! جداگانه استدلال هم می‌کند. در بعضی فرمایشات دیگرش می‌گوید که پیامبران دو چیز در دست داشتند؛ یکی استدلال، حالا با جدال احسن، با برهان و اینها و یکی هم اقامه عدالت. با این دو تا به جنگ شرک آمدند. هم استدلال می‌کردند که توی مرحله نهضت بود و هم اینکه بعد که کار را در دست می‌گرفتند نظام را عادلانه می‌کردند تا درست بشود. از این قشنگ تر برای عدالت؟! این عدالتِ الان گفته می‌شود؟ یکی از واجبات بلکه مستحباتی است که اگر بکنید بد نیست. به دمش هم اینقدر قید می‌بینید که دیگر عملاً نمی‌شود انجامش داد. به فلانی بر نخورد. به پشمانی برنخورد. الآن صلاح نیست. فردا هم صلاح نیست. ما هر سال انتخابات داریم، بگذارید وقتی که انتخابات نداشته باشیم. اصلا نگویید. این معنای عدالت است، وقتی وزنش را وزن توحید بگیریم. دیگر ختمش با همین جمله که باز دوباره سمت امیرالمؤمنین برگردیم. در قسمت ولایت. ان شاء الله خدای متعال ما را مدیون این رهبر حکیم و بزرگ که این فکرهای عالی را آورده، قرار ندهد. دیروز یک مقاله از یک غربی می‌خواندم که نوشته بود :((مرجعیت و رهبری به خامنه‌ای ظلم کرد. اگر به عنوان متفکر در جهان اسلام می‌ماند. صدایش، همه‌ی دنیا را گرفته بود.))

الان باید پاسخگوی نفت و گاز و آب، اینجا و آنجا باشد. اصلاً حرفش شنیده نمی‌شود. و انصافاً حرف اشتباهی نیست، اگر این محذوریت‌ها نبود. ولو باز این خودش خلاف چیزی است که آقا می‌گوید که باید اجرا شود و او الآن

در این مقام است.

در قسمت ولایت می‌گوید که علی این همه تابلو دارد. یوم البدر، احد، خیبر ،خندق، لیلۀ المبیت. انصافاً اینها بزرگتر نیستند؟ اما انما ولیکم الله کجاست؟ وقتی که انگشتر می‌دهد و هم راکعون. چند نفر دیدند؟ یک مسجد کوچکی بود و یک تعدادی دیدند. بعد یک انگشتر توی نماز دادن بزرگتر است یا ضربۀ علیّ افضل من عبادۀ ثقلین مثلا همه جن و انس یا در آن لیلۀ المبیت؟! بعد آقا آمده می‌گوید : ((چرا این همه پرده‌ی بلند برای امیر المؤمنین هست و برای ولایت این را تابلو کرده است ؟

می‌گوید چون ولی خدا حتی اندازه یک نماز هم نباید معطّل از بین بردن فقر شود! انفاق و زکات برای از بین بردن فقر است. در حالی که الزامی ندارد و شجاعت بین فضائلش است. الزاما ولیّ خدا تیر انداز خوبی نیست که اگر یکیش در رفت یا دستش در بمب گذاری بود، بگوید که این نمی‌تواند کمان بگیرد! نه. باید اندازه یک نمازش هم کسی گرسنه نماند. گشنه نماند! عدالت! این آن دینی است که برای ما آوردند و ببینید که چطوری با توحید عجین شده است. از آن کم نکنید. هیچ چیزی در جمهوری اسلامی ارزش توحید را ندارد. هرجوری که صلاح دیدید، نقد کنید. هرجوری که دیدید اما بکنید.

درباره این آموزه‌ها یدعون الی الخیر بکنید. بگویید ولو نروید گردن جایی و فردی و سیاستی را بگیرید و بگویید الان نقضش کردید! این الآن خودش، گفتنش ثواب دارد. اگر هم خواستید یک جایی را، گردن جایی و نهادی بگیرید و بگویید که تو یکی از این‌ها را نقض کردی یا داری نقض می‌کنی و این رویه در آینده توحید را از بین می‌برد. ملاحظات بکنید، اما مراقب باشید هیچ ملاحظه‌ای در کتاب خدا، اندازه توحید مهم نیست!! حتی شخص آقای خامنه‌ای، حتی جمهوری اسلامی. توحید را کوتاه نکنید. حالا بروید در نظام ملاحظات به قول امروزی‌ها ، هزینه‌ها و فایده‌ها ببینید کجا قرار میگیرد؟! ولی هزینه و فائده‌ای که می‌دهید، هزینه‌اش توحید نباشد. هزینه‌اش از بین بردن این‌ها باشد.

و السلام علیکم و رحمۀ الله

@Rebbiion